

قانون اساسی جدید مصر

ملغمه ای از پان اسلامیسیم، شووینیسیم و

ارتجاع سرمایه داری

ارگان کارگران انقلابی متحد ایران

خیزش

شماره ۱۶ - آذر ۱۳۹۱

بهر روز فرهیخته

۲۰ آذر ۱۳۹۱

شورای تدوین قانون اساسی جدید مصر که اکثریت افرادش را اخوان المسلمین و سلفی ها تشکیل می دهند روز دهم آذر ۱۳۹۱ برابر با ۳۰ نوامبر ۲۰۱۲ متن قانون اساسی جدید مصر را به رئیس جمهور، محمد مُرسی، ارائه داد و او روز ۲۵ آذر برابر با ۱۵ دسامبر را برای همه بررسی این قانون تعیین کرده است. یکی از اعتراضات به حق مخالفان این قانون که تاکنون منجر به کشته شدن ۷ تن و زخمی شدن بیش از ۶۰۰ تن شده است کوتاه بودن زمان بررسی آن توسط مطبوعات و امکان تفکر مردم مصر روی آن است. بویژه اینکه مُرسی با تعیین اختیارات فوق العاده فراقانونی برای خود، شرایط را برای پیشبرد این قانون اساسی ارتجاعی جدید در برابر مخالفان آن ایجاد کرده است.

مُرسی در تاریخ ۲۲ نوامبر ۲۰۱۲ برای خود اختیارات فوق العاده ای جهت تحکیم قدرت مطلق خویش و حزبش به ویژه به منظور به

نوشته های این شماره:

- قانون اساسی جدید مصر ملغمه ای از پان اسلامیسیم، شووینیسیم و ارتجاع سرمایه داری ص ۱
- گپی در جمع همکاران ص ۱۴
- تلاش اصلاح طلبان حکومتی برای رخنه در جنبش کارگری و نقش دلالتان بورژوازی در درون نیروهای به اصطلاح چپ و دموکرات ص ۱۵
- بذل و بخشش هزینه تحصیل فرزندان ما از سوی رژیم ص ۳۸
- رنج آزادی و خردمندی ص ۳۹
- جنگ قدرت جناح های رژیم برای چیست ص ۴۰
- علل و پیامدهای اقتصادی و سیاسی تورم شدید و مستمر در ایران ص ۴۴

برای ارتقای خیزش ما به یاری همه

جانبه انقلابیان پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

باید پذیرفت که مصریان از جهت مبارزه با این قوانین ارتجاعی و نیز به خاطر قبول وجود و استقلال سندیکاهای کارگری در متن همین قانون ارتجاعی که حاصل وجود و مبارزه سندیکاهای مستقل کارگری فراوان در مصر است از ما ایرانیان پیش تر اند. ما با همه شور و اشتیاق خویش برای توده مردم مصر آرزوی درهم شکستن این سند ارتجاعی و پس راندن و برانداختن مرتجعین حاکم جدید را داریم.

در زیر می کوشیم مقدمه و برخی از ماده های کلیدی این قانون را بررسی کنیم.

مقدمه قانون اساسی جدید مصر

بند دوازدهم مقدمه قانون اساسی جدید مصر، که آخرین بند آن است، مقدمه این سند را به عنوان «اصول و مبادی» قانون اساسی، «بخشی جدایی ناپذیر» از این قانون می داند، از این رو ما نخست به این مقدمه می پردازیم و سپس ماده هایی از متن این قانون را مورد توجه قرار می دهیم.

با آنکه بند سه مقدمه آزادی اندیشه و فکر، بیان، سکونت و مهاجرت شهروندان را تضمین شده اعلام می کند، ولی می گوید که این آزادی ها برآمده از «حقی آسمانی است که خدای متعال اصول و مبادی آن را در گردش و حرکت جهان وضع کرده ...» است. تشخیص استفاده از این حقوق و آزادی ها با چه منبعی است؟ آیا در اصول، این منبع می

تصویب رساندن پیش نویس قانون اساسی دست پخت اخوان المسلمین و سلفی ها مقرر کرد که برخی از آن اختیارات چنین بودند:

- تمام تصمیمات، قوانین و اعلامیه هائی که رئیس جمهور از تاریخ در اختیار گرفتن این مقام گذرانده توسط هیچ اقتداری، از جمله قوه قضائی، قابل نقض و فسخ نیستند.
- مُرسی این قدرت را دارد هر تصمیمی برای «حفاظت از انقلاب» اتخاذ کند.

مُرسی در اثر اعتراضات وسیع مخالفان مجبور شد این فرمان خود را فسخ کند اما روی تاریخ همه پرسی قانون اساسی اش اصرار دارد. توده های معترض و اغلب احزاب سیاسی به مخالفت با این سند ارتجاعی و کنار رفتن مُرسی ادامه می دهند و دعوت فریبکارانه او برای مذاکره را رد کرده اند.

مبارزه اعتراضی وسیع خیابانی طبقات توده مردم مصر به ضد این قانون پان اسلامیستی، حتی اگر این قانون در همه پرسی ۲۵ آذر تأیید شود، نشانه آگاهی بخش وسیعی از این طبقات است و واقعیت های مبارزه در مصر حاکی از آن است که خوشبختانه آب خوش از گلوی طبقات ارتجاعی مصر پایین نخواهد رفت و این مردم سلطه ارتجاع و امپریالیسم را بی تردید درهم خواهند شکست.

تواند جز نمایندگان خدا بر زمین یعنی دستگاه روحانیت باشد؟

شوینیسیم و نظامی گری در بند هشت مقدمه خود را به این صورت نمایان می کند که این بند خواهان آن است که «تمام منابع بشری و مالی» برای «وطن» سرمایه گذاری شوند و «نیروهای مسلح دارای جایگاهی ویژه در وجدان مردم مصر» باشند. این بند به گونه ای مضحک نیروهای مسلح را «سپر بازدارنده کشور از هرگونه بلایا و خطرها» اعلام می کند؛ و معلوم نیست به عنوان مثال نیروهای مسلح مصر چگونه می توانند بازدارنده بلایا و خطرهای طبیعی باشند؟!

بند نه مقدمه «شکوه و عظمت کشور» را مدیون «وجود موسسات امنیتی» می داند و با این ترفند که هیچ عدالتی بدون دستگاه‌های امنیتی کشور قابل اجرا نیست این دستگاه را خواه یا ناخواه در برابر شش بند نخست مقدمه که در آنها به اصطلاح حقوق شهروندان تصریح شده است قرار می دهد.

شوینیسیم عظمت طلب مصری در بند یازده مقدمه با بیان اینکه «وحدت آرزوی جهان عرب و ندای تاریخ و فراخوان آینده و ضرورتی برای تعیین سرنوشت خویش است که جز با حمایت امت عربی از آن محقق نخواهد شد» خود را ناچار دیده است که با پان اسلامیسیم به سازش برسد و یا با آن ترکیب گردد. این شوینیسیم یکی از ایده های اساسی

پان اسلامیسیم عربی را که می خواهد شهروندان کشورهای گوناگون عرب زبان را به «امت واحد عرب» تبدیل کند پذیرفته است تا به کمک این پان اسلامیسیم بتواند «ندای تاریخ و فراخوان آینده» را برای «شکوه و عظمت کشور» مصر تدارک ببیند. «امت عربی» بیانگر هیچ واقعیت و وحدت اقتصادی- اجتماعی و سیاسی نیست. کشورهای عربی ملت های متمایزی هستند و حتی برخی از این کشورها مانند عراق، سوریه، الجزایر و غیره خود کشوری چند ملیتی اند. دین و زبان به هیچ رو نمی توانند مبنا یا حتی خمیرمایه یک ملت یا «خلق» باشند. در زمان ناصر تلاش برای سرهم بندی نوعی وحدت پان عربیستی بین مصر، سوریه و لیبی نافرجام ماند. اینک پان اسلامیسیم های به قدرت رسیده در مصر می خواهند از نو با شعار «امت عربی» ذهن توده های مردم را از مسایل حیاتی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی منحرف سازند، زمینه مشروعیتی برای خود فراهم آورند و زمینه سلطه سیاسی و اقتصادی بورژوازی مصر با قبای پان اسلامیستی- پان عربی و سیادت یا دست کم نفوذ وسیع آن در «دنیای عرب» و «کشورهای اسلامی» را فراهم سازند.

بند دوازدهم مقدمه، پیوند شوینیسیم و پان اسلامیسیم را تکمیل می کند: از یک سو «بر نقش رهبری و راهبری فرهنگی و فکری

تبدیل شده اند. روشن است که امت بجای دارا بودن حقوق شهروندی باید از فقه اسلامی تبعیت کند و حکومت را عطیۀ خدا بر خود بداند که توسط رهبران دینی تعیین می شود.

«ماده (۲): اسلام دین و آیین حاکم بر کشور و عربی زبان رسمی و اصول و مبادی شریعت اسلامی منبع اصلی قانونگذاری در آن است.» اولین بار در زمان ریاست جمهوری انور سادات در سازش با پان اسلامیت های اخوان المسلمین در قانون اساسی مصر جمله زیر وارد شد: «شریعت اسلام سرچشمۀ قانون اساسی مصر است» از آن زمان به تدریج آموزش و پرورش مصر و رسانه های عمومی مانند رادیو و تلویزیون و بخشی از دادگستری مصر تا سقوط حسنی مبارک به کنترل اخوان المسلمین درآمد. اکنون قانون اساسی جدید که توسط باندهای بسیار ثروتمند اخوان المسلمین و سلفی ها تدوین شده (دو جریانی که توسط عربستان سعودی و امپریالیسم آمریکا حمایت می شوند) این را که شریعت اسلام سرچشمۀ قانون اساسی باشد کافی ندانسته، بلکه اصول و مبادی شریعت اسلامی را منبع اصلی قانونگذاری در مصر اعلام می کند و بدین ترتیب اساس قانونی ایجاد حکومت اسلامی را فراهم می نماید.

«ماده (۳): اصول و مبادی دیگر شریعت های آسمانی موجود در مصر مانند مسیحیت و یهودیت منبع اصلی قانونگذاری در خصوص

مصر در سراسر جهان و در منطقه» تاکید می کند و از سوی دیگر ملت مصر را «با ایمان به خداوند و رسالت هایش و شناخت حق وطن و ملت بر خود» ملزم و متعهد می داند که این مقدمه را به عنوان «اصول و مبادی» قانون اساسی «پذیرفته و بر عمل به آن و دفاع از آن و حمایت از آن و احترام به آن توسط تمام قوای موجود در کشور» تاکید کند. نویسندگان قانون اساسی مصر چنان غرق ترکیب کردن شوونیسم و پان اسلامیم بوده اند که به بیهوده گویی دچار شده اند و از «حق وطن و ملت بر خود» یعنی بر ملت سخن می گویند. حق وطن و ملت بر ملت یاوه گویی محض است، زیرا اگر معنی وطن سرزمین مصر باشد چگونه این سرزمین می تواند بر ملت مصر حق داشته باشد مگر آنکه آن را اسباب شوونیسم بدانیم و از سوی دیگر حق ملت بر ملت کاملاً پوچ و بی معنی است و برای خالی نبودن عریضه ارائه شده است.

پان اسلامیم حاکم بر قانون اساسی جدید

«باب اول: دولت و جامعه، فصل اول: اصول و مبادی سیاسی»

پاراگراف دوم از ماده (۱): «ملت مصر بخشی جدایی ناپذیر از امت عربی و اسلامی است...» همان گونه که در بررسی مقدمۀ این قانون دیدیم و در اینجا نیز مشاهده می کنیم ملت و شهروندان مصری به امت عربی و اسلامی

احوال شخصی و امور دینی و انتخاب رهبران روحی و معنوی آنهاست.» در حالی که ماده (۲) این قانون اساسی، اصول و مبادی شریعت اسلامی را منبع اصلی قانونگذاری در مصر اعلام می‌کند، ماده (۳) اصول و مبادی مسیحیت و یهودیت را فقط به عنوان منبع اصلی قانونگذاری در خصوص احوال شخصی و امور دینی و انتخاب رهبران روحی و معنوی مسیحیان و یهودیان به رسمیت می‌شناسد و طبعاً برای شهروندان سکولار هیچ حقی قابل نیست و با این همه به گونه ای فریبکارانه در ماده (۱)، مصر را «دارای نظامی دموکراتیک» اعلام می‌دارد.

«ماده (۴): الازهر شریف هیئت و نهادی اسلامی و مستقل دانشگاهی است که در تمام امور و شئون دخالت داشته و مسئولیت نشر دعوت اسلامی و علوم دینی و زبان عربی در مصر و سراسر جهان را برعهده دارد و نظر هیئت علمای بزرگ الازهر شریف در امور مرتبط با شریعت اسلامی خواسته خواهد شد.

شیخ الازهر مستقل انتخاب شده و غیر قابل عزل است و قانون شیوه انتخاب وی را از میان اعضای هیئت علمای بزرگ الازهر مشخص می‌کند.

دولت هزینه مالی تحقق اهداف فوق‌الذکر را برعهده می‌گیرد و پرداخت این هزینه‌ها و میزان آن را قانون مشخص می‌کند.»

قانون اساسی ای که خود را به اصطلاح دموکراتیک اعلام می‌کند به «الازهر شریف ... در تمام امور و شئون» حق دخالت می‌دهد و تصریح می‌کند که «نظر هیئت علمای بزرگ الازهر شریف در امور مرتبط با شریعت اسلامی خواسته خواهد شد.» باید توجه کرد که طبق ماده (۲)، اصول و مبادی شریعت اسلامی منبع اصلی قانونگذاری در مصر است بنابراین نظر میلیاردرهایی که هیئت علمای بزرگ الازهر را تشکیل می‌دهند و بویژه شیخ الازهر، تعیین‌کننده بلامنازع در قانونگذاری مصر خواهند شد. بدین ترتیب می‌بینیم که چگونه حقوق شهروندان مصری در تعیین سرنوشت خود زیر پا گذاشته شده است و به الازهر شریف و شیخ آن حق وتوی نظر اکثریت شهروندان مصری در مورد قوانین داده شده است. طبق پاراگراف آخر همین ماده می‌بینیم که از این پس بخشی از مالیات شهروندان مصری باید توسط دولت برای چاق و چله تر کردن الازهر شریف و علمای بزرگ آن صرف شود.

در پاراگراف نخست ماده (۷۰): آمده است که «هر نوزاد به محض تولد حق بهره‌مندی از ... رشد مذهبی دارد» به عبارت دیگر قانون اساسی جدید مصر می‌خواهد همه مصریان را از بدو تولد تحت پوشش مذهب قرار دهد.

شوونیسم پان عرب قانون اساسی جدید

«ماده (۱۲): دولت از اصول و مبادی فرهنگی و تمدنی و زبانی و عوامل تشکیل دهنده آن حمایت کرده و برای عربی کردن آموزش و دانش‌ها و علوم و معارف گام برمی‌دارد.»

در این ماده ملاحظه می‌گردد که شوونیسم پان عرب این قانون اساسی تا آن حد قوی است که می‌خواهد «آموزش و دانش‌ها و علوم و معارف» را عربی کند!

پاراگراف دوم ماده (۶۰): «تربیت دینی و تاریخ ملی از دیگر مواد اساسی آموزش پیش دانشگاهی در تمام مراحل آن است.»

در این پاراگراف ملاحظه می‌گردد که آموزش دینی و تاریخ ملی که باید آن را تبلیغ شوونیسم پان عرب به حساب آورد در تمام دوره ابتدایی و متوسطه اجباری می‌گردد. در اینجا نیز بازتاب ترکیب پان اسلامیسیم و شوونیسم پان عرب را مشاهده می‌کنیم.

نقض آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک**در قانون اساسی جدید**

پاراگراف دوم ماده (۶): «هیچ حزب سیاسی نمی‌تواند براساس ایجاد تفرقه بین شهروندان یا براساس توجه به اصول و مبادی جنسی یا دینی و نژادی در کشور تاسیس شود.»

معنی این پاراگراف عجیب در ماده (۶) چیست؟ این پاراگراف یک پیشگیری در مقابل ایجاد حزب طبقاتی و حزبی است که منافع زنان را نمایندگی کند. براساس این ماده حزب طبقاتی که در واقع منظور آن حزب طبقه کارگر است که تمایز منافع کارگران را از شهروندان غیر کارگر و بویژه از منافع شهروندان سرمایه دار نشان می‌دهد با اتکا بر این ماده و طبق تفسیر آن می‌تواند ممنوع اعلام شود. تا آنجا که این ماده با تأسیس حزب سیاسی با اصول و مبادی دینی و نژادی مخالفت می‌کند لافزنی ای بیش نیست، زیرا این قانون اساسی طبق مقدمه و ماده نخست خود براساس هویت اسلامی و عربی تعریف شده است و هدفش ایجاد حکومت اسلامی است؛ وانگهی انگار که اخوان المسلمین حزبی سیاسی نیست!

«ماده (۱۱): دولت اخلاق، آداب و رسوم، نظام عمومی، تربیتی، ارزش‌های ملی، دینی و حقایق علمی و فرهنگ عربی و میراث تاریخی و تمدنی مردم را براساس آنچه در قانون ذکر آن رفته، مورد حمایت قرار می‌دهد.»

این ماده از قانون اساسی جدید سیمای کاملی از یک دولت مداخله گر در جزئیات زندگی روزمره مردم به نمایش می‌گذارد. تنها یک دولت دینی می‌تواند تا این حد خود را مجاز بداند که در جزئیات زندگی مردم دخالت کند؛ دولتی دینی که برای پیشبرد منافع شوونیستی خود به پان عربیسم متکی است.

طبق این پاراگراف میتوان رسانه ها را در زمان جنگ یا حالت‌های فوق‌العاده که مشخص نیست چیستند سانسور کرد!

پاراگراف دوم ماده (۱۱۴): «از جمله شرایط نمایندگی در این مجلس [مجلس نمایندگان] داشتن تابعیت مصری و برخورداری از حقوق مدنی و سیاسی و داشتن حداقل مدرک کارشناسی و حداقل سن ۲۵ سال میلادی است.»

اینکه یکی از شرایط نمایندگی در مجلس نمایندگان و نیز مجلس شورا «داشتن حداقل مدرک کارشناسی» است سلب حق دموکراتیک توده مردم برای نمایندگی در این دو مجلس است. بد نیست توجه شود که نظیر این ماده در زمینه شرایط انتخاب شدن در قانون انتخابات ایران هم وجود دارد که در زمان خاتمی تصویب شد. چنین قانونی به تنهایی کافی است که اکثریت عظیم کارگران و دهقانان و پیشه‌وران را از حق انتخاب شدن محروم سازد. زیرا چه در ایران، چه در مصر، چه در دیگر کشورهای سرمایه‌داری عقب مانده یا پیشرفته، اکثریت کارگران، دهقانان و پیشه‌وران مدرک لیسانس یا فوق لیسانس ندارند. جالب این است که در قانون اساسی یا قانون انتخابات کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته چنین شرطی برای انتخاب شدن وجود ندارد و بورژوازی آن کشورها روش‌های زیرکانه تری برای جلوگیری از ورود کارگران و زحمتکشان به

«ماده (۳۵): جز در موارد مشکوک نمی‌توان کسی را بازداشت یا بازرسی یا زندان یا از نقل و انتقال ممنوع و آزادی وی را محدود کرد، مگر در این زمینه دستور قضایی صادر شده باشد.»

این ماده با مشخص نکردن «موارد مشکوک» می‌تواند بسیار کشدار شود و دولت و دستگاه پلیس را مجاز به بازداشت شهروندان به عنوان مورد مشکوک نماید یا آزادی‌های آنان را محدود کند.

«ماده (۴۴): توهین یا تعرض به تمام فرستادگان و پیامبران ممنوع است.»

در این ماده مفهوم «توهین یا تعرض به تمام فرستادگان و پیامبران» نامشخص است. هر نظری درباره فرستادگان و پیامبران اگر از نظر دستگاه دینی نامساعد باشد می‌تواند توهین تلقی گردد. اما «تعرض به تمام فرستادگان و پیامبران» به چه معنی است؟ فرستادگان و پیامبران زنده نیستند که کسی بتواند به آنها تعرض فیزیکی نماید پس می‌ماند که مفهوم تعرض را ابراز نظر مخالف نسبت به آنان به شمار آوریم. بدین سان روشن است که این ماده نقض آزادی اندیشه و بیان شهروندان است.

پاراگراف دوم ماده (۴۸): «نظارت بر رسانه‌ها ممنوع است، جز در زمان‌های خاص مانند جنگ یا حالت‌های فوق‌العاده.»

مجالس قانون گذاری به کار می برند. بورژوازی ارتجاعی حاکم در مصر و ایران در کاربست سیاست آشکارا ضد کارگری برهمگان و اربابان خارجی خود نیز پیشی گرفته اند!

خانواده و زنان در قانون اساسی جدید

«ماده (۱۰): خانواده پایه و اساس جامعه و قوام و استواری دین و اخلاق و ملی گرایی است.

دولت و ملت متعهد به حفظ هویت و ماهیت اصیل خانواده مصری و استقرار و ثبات آن و تحکیم و تثبیت ارزش‌های اخلاقی و حمایت از آن براساس آنچه در قانون آمده، می‌باشد.

همچنین دولت موظف به ارائه خدمات لازم و رایگان به مادران و کودکان و ایجاد هماهنگی بین ادای وظایف خانوادگی و شغلی زنان است.»

این ماده قانون اساسی مصر مانند همه قوانین اساسی ارتجاعی دیگر خانواده را پایه و اساس قوام و استواری دین و ملی گرایی می‌داند و دولت و ملت را «متعهد به حفظ هویت و ماهیت اصیل خانواده مصری و استقرار و ثبات آن» اعلام می‌نماید.

از دیدگاه دموکراسی، دولت باید موضعی بی طرفانه نسبت به دین داشته باشد: سرچشمه قوانین نه احکام و قواعد شرعی، بلکه آرای

منتخبان مردم اند که به صورت دموکراتیک برگزیده شده باشند. دولت نباید نه دینی را تبلیغ کند و نه از آن حمایت مالی نماید، در همان حال باید آزادی همه ادیان را تضمین کند همان گونه که آزادی نداشتن دین را. همین امر در مورد خانواده نیز صادق است. پدر و مادر نمی‌توانند داشتن دین یا بی دینی را بر فرزندان خود تحمیل کنند، همان گونه که مدارس چنین حقی ندارند. اینکه در قانون اساسی مصر، خانواده به عنوان پایه و اساس قوام و استواری دین مطرح شده بیانگر دیدگاهی ارتجاعی است که از بیخ و بن با آزادی عقیده و وجدان مخالف است. عین همین امر را در مورد اخلاق و ملی گرایی می‌توان مطرح کرد.

قانون اساسی مصر دیدگاهی سنتی، مذهبی و کهنه در مورد خانواده و زن دارد. در همین قانون وظایف خانه داری به زن محول شده و حق زنان در زمینه اشتغال و فعالیت های اجتماعی مشروط به انجام وظایف خانگی آنها شده است. در ماده نهم پیش نویس قانون اساسی آمده: «همچنین دولت موظف به ارائه خدمات لازم و رایگان به مادران و کودکان و ایجاد هماهنگی بین ادای وظایف خانوادگی و شغلی زنان است.» (تکیه بر کلمات از ما است.) به روشنی دیده می‌شود که برای زنان باید «بین ادای وظایف خانوادگی و شغلی» هماهنگی ایجاد شود. اگر «هماهنگی» بین وظایف خانوادگی و وظایف شغلی لازم است چرا

می شود. پیش نویس قانون اساسی مصر نیز کار خانگی را وظیفه خانوادگی زنان می داند و مردان را تلویحا از این وظیفه معاف می کند.

اصول و مبادی اقتصادی و مالکیت

در قانون اساسی جدید

پارگراف دوم ماده (۱۴): «برنامه‌های رشد و توسعه کشور بر ایجاد عدالت و یکپارچگی اجتماعی و تضمین عدالت توزیع و حمایت از حقوق مصرف‌کننده و محافظت از حقوق کارگران و مشارکت کار و سرمایه در رشد و توسعه کشور و تقسیم عادلانه درآمدهای حاصل از آن است.»

این پارگراف مشابه نظر حکومت اسلامی و اصلاح طلبان حکومتی در ایران است که خواست مشارکت کار و سرمایه در رشد و توسعه کشور و تقسیم عادلانه درآمدهای حاصل از آن را مطرح می کنند. این ماده خواهان «یکپارچگی اجتماعی» بین طبقات کارگر و سرمایه دار و مشارکت آنان است. اگر مجاز باشیم که از عدالت سخن بگوییم آنچه برای طبقه کارگر عادلانه است این است که دیگر استثمار نشود و عدم استثمار به معنی محو سرمایه و طبقه سرمایه دار است. بنابراین در عدالت جبهه کار چیزی بنام مشارکت کار و سرمایه ممکن نیست.

صرفا برای زنان مطرح شده است؟! یا باید به این نتیجه رسید که مردان «وظایف خانوادگی» ندارند یا اینکه دولت به وظایف خانوادگی مردان کاری ندارد و صرفا به وظایف خانوادگی زنان می پردازد و می کوشد آنها را «همه‌نگ» کند.

در واقع، این همه‌نگ سازی متکی بر دیدگاهی است که کار خانگی (آشپزی، رخت شویی، نظافت خانه، قابل زیست کردن خانه از نظر گرما و سرما و وسایل خواب و استراحت، بچه داری، خرید و غیره) را اساسا کار زن می داند. چنین نگرشی که حتی در کشورهای پیشرفته کمابیش رایج است، در جوامع عقب مانده و در میان بخش هائی از مردم که دچار تعصبات دینی و سنتی اند سلطه بیشتری دارد. زیرا تعصبات دینی و سنتی و به طور کلی اعتقادات دینی و سنتی با آزادی زن و برابری کامل زن و مرد مخالف اند.

بورژوازی و نظام سرمایه داری به کار زن نه تنها در خانه، بلکه در کارخانه ها، مزارع، مدارس، بیمارستان ها، ادارات و غیره نیز نیاز دارند از این رو حق کارکردن و آموزش زنان و حق رفت و آمد آزادانه آنها را به رسمیت می شناسند. اما برای استثمار بیشتر از نیروی کار، برابری مزد زن و مرد برای کار یکسان را رعایت نمی کنند. همچنین موافق این هستند که بار کار خانگی بر دوش زنان باشد، زیرا در این صورت هزینه بازتولید نیروی کار کمتر

قانونی دینی است و نه مدرن دولت را موظف به احیای نظام مالکیت وقفی می نماید.

«ماده (۲۷): کسانی که در اداره و اجرای طرح‌های ملی مشارکت دارند، در درآمدها و سود حاصل از آنها نیز سهیم هستند.»

این ماده از هم اکنون خواهان تمهیداتی برای پر کردن کیسه گشاد بوروکرات های دولتی است.

«ماده (۲۹): نمی‌توان ملکی را ملی کرد، مگر اینکه منافع عمومی درباره آن اقتضا کند و این در قبال ارائه غرامت مناسب امکان پذیر است.»

«ماده (۳۰): مصادره عمومی اموال ممنوع و اموال خصوصی نیز جز با حکم قضایی مصادره نخواهند شد.»

این دو ماده در تکمیل یکدیگر هرگونه راه مصادره عمومی را مسدود می کنند و مصادره اموال خصوصی را مشروط به حکم قضایی و جبران غرامت می نمایند. در واقع این دو ماده غیر قانونی بودن مصادره انقلابی را در دستور قانون اساسی مصر قرار می دهند.

«ماده (۶۳): داشتن کار حق و وظیفه و افتخار برای همه شهروندان است و دولت براساس اصل مساوات و عدالت و فراهم کردن فرصت‌ها برای همه آن را تضمین می‌کند. همچنین دولت پرداخت دستمزد عادلانه و

«ماده (۲۱): دولت ضامن انواع مالکیت‌های مشروع از جمله عمومی، تعاونی، خصوصی و وقف و حمایت از آنهاست.»

«ماده (۲۴): مالکیت خصوصی در کشور تضمین شده است و وظیفه اجتماعی خود را در خدمت به اقتصاد ملی ادا کرده و حق ارث و میراث‌بری در آن محفوظ است و این مالکیت جز به خاطر منافع عمومی در قبال پرداخت غرامت عادلانه ستانده نخواهد شد.»

طبق این دو ماده قانون اساسی جدید، مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته شده و دولت ضامن تحقق این مالکیت است. بخش بسیار مهم مالکیت خصوصی مالکیت بر وسایل تولید است. این درست آن بخشی است که طبقه کارگر کاملاً فاقد آن است و با این همه قانون اساسی جدید فریبکارانه از منافع مشترک کارگران و سرمایه داران سخن می گوید و «عدالت» را بین آنان برقرار می نماید!

«ماده (۲۵): دولت متعهد به احیای نظام وقف خیریه و تشویق آن است. قانون شیوه‌های وقف و نحوه اداره اموال موقوفه و سرمایه‌گذاری در آنها و توزیع عواید حاصل از آن را مشخص می‌کند.»

مالکیت وقفی نوعی از مالکیت بازمانده از دوران فئودالی است و اساساً در کشورهای اسلامی برای تقویت دین اسلام کاربرد دارد. اکنون قانون اساسی جدید مصر که در واقع

شود، برای اجرای مطابق قانون آن، به یک دستگاه عریض و طویل بوروکراتیک نیاز دارد که بسیار پرهزینه است و دولت قطعاً نظارت بر این امر را خواهد کرد.

اختیارات رئیس جمهور

و نقش نیروهای مسلح در قانون اساسی جدید

«ماده (۱۲۸): مجلس شورا متشکل از دست‌کم ۱۵۰ نماینده است که به صورت محرمانه و مستقیم انتخاب می‌شوند و رئیس جمهوری یک دهم نمایندگان این مجلس را انتخاب می‌کند.»

در این ماده، اگر درست ترجمه شده باشد، معلوم نیست که انتخاب اکثر نمایندگان مجلس شورا «به صورت محرمانه و مستقیم» چگونه و توسط چه مرجعی صورت می‌گیرد؟ اگر این انتخاب توسط مردم صورت گیرد طبعاً نمی‌تواند محرمانه باشد و اگر منظور رأی مخفی است باید صریحاً گفته شود. انتخاب یک دهم نمایندگان این مجلس توسط رئیس جمهور امتیاز ویژه‌ای برای اوست و ناقض حقوق ملت.

پاراگراف دوم ماده (۱۳۱): «در صورت انحلال هر دو مجلس باید هرچه سریع‌تر نسبت به اتخاذ تدابیر لازم در این خصوص اقدام کرد و در این مدت رئیس جمهور می‌تواند، دستوراتی صادر کند که حکم قوانین را داشته باشد که ۱۵ روز پس از تشکیل مجلس نمایندگان و شورا به آنها ارائه خواهد شد.»

مرخصی و بازنشستگی و بیمه و بهداشت و درمان و حفظ امنیت محیط کار را تضمین می‌کند.»

داشتن کار و نیز بیکاری پدیده‌هایی اقتصادی‌اند و قوانین خاص خود را در شیوه تولید سرمایه داری دارند و ربطی به اجرای مساوات و عدالت توسط دولت ندارند. ثانیاً در مقایسه درآمدهای حاصل از کارهای مختلف «مساوات و عدالت» هیچ نقشی ندارند، زیرا این مربوط نوع کار و بازار کار است. «دستمزد عادلانه» که پیش از این اندکی درباره آن گفته ایم مبتنی بر توهم سهم عوامل تولید مانند سرمایه، کار و زمین در ثروت آفرینی در شیوه تولید سرمایه داری است، در حالی که همه ثروت‌ها را فقط کار زنده ایجاد می‌کند. در واقع این نوع مواد به اصطلاح قانونی جز فریبکاری و خاک پاشیدن در چشم طبقه کارگر نیست.

پاراگراف دوم ماده (۷۰): «در صورت فقدان والدین به هر دلیل دولت موظف به حمایت از این کودکان است و اشتغال به کار کودکان در زمانی که متناسب با سن و سال آنها را ندارد، ممنوع کرده است.»

همان گونه که می‌بینیم این پاراگراف کار کودکان را ممنوع نمی‌کند، بلکه آن را مشروط به «سن و سال آنها» می‌نماید. حتی اگر همان گونه که این پاراگراف می‌گوید کار کودکان برحسب سن و سال توسط قانون رده بندی

این یکی دیگر از امتیازات رئیس جمهور است که می تواند دو مجلس را منحل کند و حق صدور قوانین داشته باشد.

«ماده (۱۳۲): رئیس جمهوری مصر رئیس کشور و رئیس قوه مجریه است و از منافع مردم و استقلال کشور و سلامت ارضی کشور محافظت کرده بر مرز بین قوای سه‌گانه نظارت دارد تا در امور آنها دخالت پیش نیاید.»

طبق این ماده رئیس جمهور به داور عالی بین قوه های مقننه، مجریه و قضایی تبدیل می شود.

«ماده (۱۴۶): رئیس جمهوری فرمانده کل نیروهای مسلح است و اعلام جنگ و اعزام نیروی نظامی به خارج از کشور تنها با مشورت با شورای دفاع ملی و موافقت اکثریت مجلس نمایندگان صورت می‌گیرد.»

این ماده نشان می دهد که از نظر قانون اساسی جدید مصر وجود نیروهای مسلح تنها جنبه دفاع از کشور را ندارند، بلکه این نیروها برای اعزام به خارج از کشور نیز هستند. این اعزام اگر در ادامه یک جنگ دفاعی نباشد در هر شکل چه به صورت حمله مستقل مصر به کشورهای دیگر باشد و یا در پیمان های نظامی با سایر کشورها و بویژه در تئانی با دولت های امپریالیستی رخ دهد روح شوونیستی و متجاوز این نیروها را آشکار می کند.

«ماده (۱۴۸): رئیس جمهوری می‌تواند، بنا بر دلایل مشخص شده در قانون در کشور حالت فوق‌العاده اعلام کند و این درخواست باید به مجلس نمایندگان ارائه شده و مجلس باید ظرف ۷ روز نظر خود در این باره را اعلام کند.»

این مورد مهمی از اختیارات و امتیازات رئیس جمهور است، بویژه آنکه در این ماده «دلایل مشخص شده در قانون» مشخص نیست که چیستند و مشخص شدن آنها به قوانین عادی حواله شده اند و بنابراین می توانند غیر ثابت باشند و نیز «حالت فوق‌العاده» هم تعریف شده نیست، می توان نتیجه گرفت که این ماده قانون اساسی بی سر و صدا به رئیس جمهور حق اعلام حکومت نظامی در کشور تفویض کرده است.

«ماده (۱۴۹): رئیس جمهوری دارای اختیار صدور عفو یا تخفیف مجازات است. این عفو در چارچوب قانون است.»

نخست آنکه در این ماده چارچوب قانونی ای که رئیس جمهور اختیار صدور عفو یا تخفیف مجازات دارد نا مشخص است. دوم آنکه چرا این اختیار نه از آن قوه قضایی است، بلکه به رئیس جمهور واگذار شده است؟

پاراگراف سوم ماده (۱۵۳): «پارلمان الشعب موظف است، ظرف ۶۰ روز از خالی شدن پست ریاست جمهوری اقدامات لازم برای انتخاب رئیس جمهور جدید را اتخاذ کند و در

امپریالیسم مبارک را ساقط کنند کاملاً حق دارند با این قانون اساسی ارتجاعی نیز به مخالفت و مبارزه قاطع بپردازند. اعتراضات وسیع خیابانی توده های مردم نه تنها بیانگر مخالفت شان با اختیارات فوق العاده ای است که محمد مُرسی برای خود قایل شده، بلکه مخالفت با پیش نویس قانون اساسی ای که او و حزبش و متحدان سلفی اش ارائه داده اند نیز هست. از این بالاتر این اعتراضات نشان دهنده این است که بخش بزرگی از مردم با حکومت جدید مصر مخالف اند و خواهان ادامه مبارزه برای برانداختن آن هستند. در همین هنگامه، قطعاً با توافق دولت های بزرگ امپریالیستی، صندوق بین المللی پول برای تقویت رژیم مصر اعلام کرده است که با پرداخت وام ۴/۸ میلیارد دلاری مورد تقاضای مصر موافق است.

ارتش مصر که یکی از ستون های اصلی سیاسی و اقتصادی ارتجاع حاکم بر مصر است و در پیش نویس قانون اساسی جدید اختیارات و امتیازات خود را حفظ کرده، از ترس جنبش مردم بیانیۀ تهدید آمیزی صادر و مردم را به آرامش و عدم اعتراض فراخوانده است. روز بعد، رئیس جمهور پان اسلامیست مصر که ناچار شده بود اختیارات فراقانونی خود را لغو کند، یک گام مرتجعانه دیگر برداشت و به ارتش مصر حق بازداشت مخالفان معترض را اعطا نمود!

طول این مدت کسی که جانشین رئیس جمهوری است نمی تواند اقدام به اصلاح یا تعدیل قانون اساسی یا انحلال آن یا انحلال دولت کند.»

آیا این پاراگراف تلویحاً این معنی را در خود ندارد که رئیس جمهور دارای اختیار تغییر و حتی انحلال قانون اساسی است؟!!

«ماده (۱۹۹): پلیس یک نهاد غیرنظامی و در عین حال نظامی است رئیس عالی آن رئیس جمهور و وظایف آن نیز خدمت به ملت است و باید تابع قانون اساسی بوده و نظم و امنیت و آداب عمومی را حفظ و آنچه را که قوانین و لایحه های قانونی حکم می کند، اجرا کند و به شهروندان اطمینان داده و کرامت، حقوق و آزادی های آنها را حفظ کند و همه این کارها را آنگونه که قانون تعیین می کند، انجام می دهد.»

از این ماده چنین برمی آید که پلیس ضابط دادگستری نیست و صرفاً تحت فرمان رئیس جمهور است.

جمع بندی کلی

ما در بالا تنها شماری از مواد پیش نویس قانون اساسی جدید مصر را بررسی کردیم و ماهیت پان اسلامیستی، شوونیستی و ارتجاعی. سرمایه دارانه آن را نشان دادیم. مردم مصر، به ویژه کارگران و زحمتکشان و جوانان این کشور که توانستند حکومت مستبد و وابسته به

توده های مردم مصر که در مبارزه با رژیم مبارک بی هراس از نیروهای انتظامی و نظامی به میدان آمدند و در دوره حکومت فرماندهان نظامی نیز از پای ننشستند، می توانند این تهدید نظامیان متحد مرسی را نیز نقش بر آب کنند.

گپی در جمع همکاران

آرش جاوید

وقت ناهار بود. چند نفری از همکاران دور هم نشسته بودیم و هر کدام در مورد موضوع خاصی صحبت می کردیم. یکی از گرانی می گفت و معضلاتی که از این بابت گریانش را گرفته و هرگز نتوانسته است کم ترین آسایشی برای خانواده اش مهیا کند. دیگری از بالا بودن اجاره خانه اش سخن می گفت که باید 80 درصد مزدش را برای پرداخت اجاره یک چهار دیواری اختصاص دهد و در همان روزهای اول برج با قرض و قوله باید زندگیش را بگذراند. یکی دیگر از همکاران که خانواده اش در شهرستان زندگی می کنند می گفت بخاطر چندرغاز حقوق و داشتن کار الان 7 سال است که با خانواده ام زندگی نمی کنم و فقط در ایام تعطیلی به آنها سر می زنم و عملاً یک خانواده کامل نیستیم. نبودن من به عنوان یک پدر در تمامی لحظات زندگی خانواده ام، و انواع فشارهای روزمره و مشکلات ضربات سخت روحی به تک تک ما وارد کرده است و

زیر بار این وضعیت فرسوده شده ایم. گویی دوستان در نوبت بودند تا دردها و نگرانی های خود را از اوضاع نابسامان زندگی شان ابراز نمایند. اما آقا "مسعود" که منتظر فرصت مناسبی بود که زبان به سخن بگشاید، در حالی که بغض گلپوش را گرفته بود، گفت: "خوش به حال شما که هر چه دارید و ندارید و هر جوری که می خورید و می پوشید فقط خودتان از آن باخبرید. اما من چه بگویم که بخاطر پایین بودن سطح دستمزد، با وجودی که الان یکسال از ازدواجمان می گذرد هنوز نتوانسته ام خانه ای اجاره کنم که با همسرم زیر یک سقف زندگی کنیم. هر روز یک جا آواره ایم. یا باید منزل پدر خانم باشیم و یا اینکه به خانواده خودم تحمیل شویم. بیشتر اوقات دوست دارم هنگامی از کار به خانه برگردم که همه در خواب باشند و کسی از آمدن و یا رفتنم باخبر نشود. من نمی دانم این چه جور زندگی ای است که ما داریم و نمی دانم تا کی باید به این شکل زندگی کنیم." من که تا کنون با سکوت به حرفهای دوستانم گوش می دادم، نگرانی آنان و بغض آقا مسعود را نمی خواستم بی پاسخ بگذارم. پیش از این گاهی اوقات در باره علت سیه روزی و بدبختی کارگران، علت گرانی و تورم با هم گفتگو می کردیم، خبرهای مربوط به این مسائل را از روزنامه های خود رژیم که جالب بودند با آنها در میان می گذاشتم. چیزی که در صحبت های امروز همگی مان مشخص بود این نکته بود که ما کارگران به دلیل موقعیت و جایگاه طبقاتی

وابسته بدان را بشناسیم و با سیاست مستقل خود به عنوان بزرگترین طبقه آفریننده ثروت که در عین حال هیچ نقشی در تعیین سرنوشت خویش ندارد، وارد صحنه مبارزه جاری شویم. سرمایه داری علت اصلی همه بدبختی ها، مشقت ها، رنجها و نابسامانی های زندگی مادی و فکری طبقه کارگر و توده های زحمتکش دیگر است. رنج های مداوم ما پایان نمی یابد مگر با درهم شکستن بساط حاکمان سرمایه دار و زمیندار و کسب قدرت سیاسی و به کف آوردن دموکراسی بوسیله شوراهای کارگران و زحمتکشانی که خود هم قانونگذار و هم مجری قانونند.

**تلاش اصلاح طلبان حکومتی
برای رخنه در جنبش کارگری
و نقش دلالات بورژوازی در
درون نیروهای به اصطلاح چپ
و دموکرات**

سهراب شباهنگ

28 آبان 1391

در روزهای اخیر «جنبش سبز» شروع به انتشار یک «تک برگگی» به نام «کلمه کارگری» کرده است. به گفته سایت کلمه «کلمه کارگری؛ نشریه‌ای برای مستضعفان، این مطمئن‌ترین پایگاه اصلاح‌گری» است.

مان در جامعه کنونی رنگی از آسایش و بویی از زندگی احساس نمی کنیم. همه چیز را از ما سلب کرده اند تا نادیده بگیرندمان. ما گروه های بزرگی از تولیدکنندگان مستقیم کالاها یا خدماتیم که وسیله تولیدی از خود نداریم و تنها صاحب نیروی کار خود و عرضه کننده آن در بازار کاریم، ما در برابر دریافت بهای نیروی کار خود (مزد)، توانائی های عضلانی، عصبی و فکری مان را در اختیار خریداران نیروی کار (سرمایه داران، کارفرمایان) قرار می دهیم و با مصرف این توانائی ها در روند کار استثمار می شویم، یعنی خریداران نیروی کار نه فقط معادل مزد پرداختی به ما، بلکه کار اضافی پرداخت نشده ای را نیز به دست می آورند، ما در روند اجتماعی کار ناگزیر پیرو اراده ی خریداران نیروی کاریم، ما با فروش نیروی کار هزینه های زندگی خود را برای دوران کار، بازنشستگی و نیز بقای نسل خویش تأمین می کنیم، ما مستقل از حرفه، سن، جنس، ملیت و عقیده خود، طبقه واحدی تشکیل می دهیم که اساسا دارای منافع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مشترکیم.

این موقعیت ایجاب می کند که در کنار هم باشیم، نیازها و خواسته های خود را مشخص سازیم، تشکل های مورد نیاز و حیاتی خود را برای ارتقاء سطح مبارزه مان برپا داریم. برای تغییر ریشه ای وضعیت فرودست خود در جامعه سیاست های طبقات حاکم و اقشار

پ) مقاله ای در «نامه مردم» ارگان مرکزی حزب توده زیر عنوان «تأملی بر تاکتیک ها، و استراتژی مناسب مبارزاتی برای پیشبرد جنبش مردمی»، شماره 900، 9 مرداد 1391.

1

در مقاله «کلمه کارگری؛ نشریه‌ای برای مستضعفان...» نوشته شده: «این نشریه بناست از منظر جنبش سبز به حیات و معیشت جامعه کارگری کشور بپردازد، آنها را هم موضوع و هم مخاطب قرار دهد و به بستری برای گفت و گو و تبادل اطلاعات کارگران و آگاهی بخشی به آنها تبدیل شود.»

«منظر جنبش سبز به حیات و معیشت جامعه کارگری» چیست؟ دیدگاه جنبش سبز در مهم ترین خطوط خود آن چنان که بارها و بارها توسط رهبرانش بیان شده همان دیدگاه رژیم جمهوری اسلامی است که در زمینه های سیاسی، اجتماعی و مدنی در قانون اساسی، قانون کار، قوانین مدنی و جزائی و قانون تجارت این رژیم متبلور شده است و با عملکرد کارگزاران جمهوری اسلامی (خواه کارگزاران رسمی دولتی یا کارگزاران غیر رسمی آن) تحقق می یابد. رهبران جنبش سبز، با افتخار بر دو سند ارتجاعی و ننگین رژیم یعنی قانون اساسی جمهوری اسلامی و قانون کار آن تکیه می کنند و آنها را سرلوحه فعالیت و مبارزه خود قرار داده اند. در همین مقاله «کلمه

این تلاش بورژوازی رانده شده از قدرت برای سوار شدن بر جنبش کارگری و به خدمت خود در آوردن آن، از جانب برخی سازمان ها و جریانات که ادعای «چپ» بودن یا «کارگری» یا «دموکرات» بودن دارند نیز مورد پشتیبانی قرار می گیرد و اینان یا به خاطر اشتباه در ارزیابی و کژفهمی و یا به خاطر منافع شخصی، گروهی یا طبقاتی و یا هر دو، به کارگزاران و دلالان بورژوازی تبدیل می شوند و ضربات سنگینی بر جنبش کارگری وارد می آورند.

ما در زیر برای نشان دادن سرشت واقعی این تلاش اصلاح طلبان و دنباله روان و دلال هایشان در میان نیروهائی که خود را «چپ» و «دموکرات» و غیره می نامند به بررسی دقیق تر و تفصیلی تر 3 نوشتار و یک گفتگو در این باره می پردازیم:

الف) نوشته ای زیر عنوان «کلمه کارگری؛ نشریه‌ای برای مستضعفان، این مطمئن ترین پایگاه اصلاح‌گری» مندرج در سایت «کلمه»، 23 آبان 1391، که بیانیه اعلام انتشار «تک برگی کلمه کارگری» است، و نیز شماره اول این نشریه که انگیزه ها و اهداف آن را بیان می کنند.

ب) مصاحبه ای با محمد مالجو زیر عنوان «همراهی جنبش سبز و جنبش کارگری؛ پروژه نیمه تمام» که در سایت کلمه منتشر شده است.

کارگری؛ نشریه‌ای برای مستضعفان...» گفته شده «آرمان جنبش سبز، بازگشت به شعارها و اهداف متعالی انقلاب و بازگشت به قانون اساسی است». در سرمقاله شماره نخست «کلمه کارگری» نیز آمده است: «ملت ایران در سال 1357 برای به دست آوردن حقوق اساسی خود قیام کرده بود استقلال، آزادی و عدالت از خواست های مهم مردم بود که در قانون اساسی برآمده از انقلاب نیز متبلور شد.»

بدین سان به روشنی دیده می شود که سردمداران «کلمه کارگری» قانون اساسی جمهوری اسلامی را تبلور و بیانگر «حقوق اساسی ملت ایران» قلمداد می کنند و می خواهند این را به کارگران نیز حقه کنند. طبیعی است مبارزه ای که مبتنی بر قانون اساسی و قانون کار جمهوری اسلامی باشد قطعاً مبارزه ای به ضد کارگران و دیگر زحمتکشان است و نه به نفع آنها. اقتصاد و سیاست جمهوری اسلامی در طول سی و سه سال گذشته، از جمله در دوره هائی که میرحسین موسوی نخست وزیر، خاتمی و رفسنجانی رئیس جمهور و کربوبی رئیس مجلس بودند و دیگر سران اصلاح طلبان یا رهبران جنبش سبز مقامات مهم حکومتی (از جمله مقامات امنیتی، نظامی و پلیسی) را در دست داشتند، آری در تمام این دوره ها، سیاست و اقتصاد جمهوری اسلامی سیاست و اقتصادی پیگیرانه ضد کارگری و در خدمت استثمارگران بود. در طول سی و سه سال

حکومت جمهوری اسلامی، از جمله در دوره هائی که اصلاح طلبان مسئولیت های حکومتی داشتند کارگران توسط رژیم سرکوب، زندانی، شکنجه و کشته می شدند؛ سطح زندگی و قدرت خرید آنها تنزل می کرد؛ اخراج می شدند، تأمین اجتماعی نداشتند و از حق ایجاد تشکل های حرفه ای، صنعتی و اقتصادی - اجتماعی مستقل خود و نیز ایجاد تشکل سیاسی مستقل خود، یعنی حزب سیاسی طبقه کارگر، محروم بودند. در ضمن نویسنده یا نویسندگان مقاله چنین تصور یا وانمود می کنند که گویا مسأله کارگران تنها مسأله معیشت است و سیاست و مسایل سیاسی صرفاً مشغله طبقات بالای جامعه است.

مقاله مندرج در «کلمه» بحث خود را چنین ادامه می دهد: «توجه به کارگران، چیزی فراتر از توجه به یک قشر است. این توجه خاص، یک جهت گیری و رویکرد متفاوت با رویکرد حاکم را بازتاب می دهد. وقتی از کارگران صحبت می کنیم و به آنها اهمیت می دهیم و نگران حال و روز آنها هستیم و از دغدغه های آنها می گوئیم، در واقع از حیات اقتصادی و اجتماعی این جامعه سخن می گوئیم که زیر چکمه های استبداد نظامی و فساد فراگیر سیاسی و اقتصادی در حال از بین رفتن است.» (تکیه بر کلمات از ما است)

نخست باید توجه داشت که نویسنده یا نویسندگان مقاله از کارگران به عنوان «یک

قشر» حرف می زنند، در حالی که کارگران مزدی (خواه کار بدنی انجام دهند یا کار فکری یا ترکیبی از این دو) یک طبقه اند: آری یک طبقه و آن هم بزرگترین طبقه اجتماعی و بزرگترین مولد ثروت در جامعه ایران. بی گمان کاربرد اصطلاح «قشر» یا لایه به جای «طبقه»، تنها یک اشتباه لفظی و صرفاً ناشی از بی سوادى نویسنده یا نویسندگان آن نیست. اینها از کاربرد اصطلاح طبقه هراس دارند چون این اصطلاح، در معنی و مفهوم علمی اش، ناگزیر مبارزه طبقاتی و انقلابی، برانداختن طبقات استثمارگر در روند این مبارزه و برانداختن استثمار و نظام طبقاتی را دربر دارد و اینها را تداعی می کند، اینهاست که ترس و نفرت آنها را برمی انگیزد و در نتیجه حتی از واژه طبقه می گریزند. از دید اینها کارگر صرفاً یک «عامل تولید» است و «نگرانی و دغدغه» آنها این است که این «عامل تولید» که «حیات اقتصادی و اجتماعی» جامعه در گرو فعالیت او است «زیر چکمه های استبداد نظامی و فساد فراگیر سیاسی و اقتصادی» قرار دارد. خواننده توجه دارد (و در ادامه این بحث روشن تر خواهد شد) که در «منظر جنبش سبز از حیات و معیشت کارگران»، اثری از استثمار نیست. نگرانی نویسنده یا نویسندگان «کلمه»، از بابت استثمار کارگران و تیره روزی ناشی از استثمار نیست، بلکه از این است که چرا این «عامل تولید» زیر چکمه های استبداد نظامی

در حال تباهی است. نخست باید گفت این استبداد نظامی، یا بهتر بگوئیم قدرت سیاسی جمهوری اسلامی که در آن بورژوازی بوروکرات- نظامی نقش درجه اول دارد متکی بر همان قانون اساسی و همان ولایت فقیهی است که رهبران «جنبش سبز» ذره ای جرأت تخطی از آن ندارند و سنگ آن را به سینه می زنند. مثلاً بارها رهبران اینان و از جمله موسوی، کروبی و خاتمی و غیره تأکید کرده اند که اصلاح طلبان هرگز خواهان تغییر نظام جمهوری اسلامی و نفی ولایت فقیه نبوده و نیستند. از سوی دیگر در جامعه ایران، تنها سران نظامی و بوروکرات های بزرگ و روحانیان حاکم و پایگاه های اجتماعی - اقتصادی آنها یعنی بخش مهم و مسلط سرمایه داران بزرگ و زمینداران بزرگ ایران (اعم از بنگاه های خصوصی یا دولتی)، استثمارگر نیستند. در واقع همه مالکان وسایل تولید (یعنی مالکان سرمایه و زمین یا دیگر منابع طبیعی) که به برکت این مالکیت، و نه کار خود، زندگی خود را می گذارند، خواه مستقیماً در قدرت سیاسی سهم باشند یا نباشند استثمارگرند زیرا وسایل تولید به خودی خود محصول و ارزش تولید نمی کنند و درآمدی که این صاحبان وسایل تولید دارند از طریق استثمار کار زنده عایدشان می شود، یعنی از طریق استثمار مولدانی که روی این وسایل کار می کنند ولی صاحب آن وسایل نیستند.

فردای ایران؛ که قرار است پس از عبور از مزاحمت های خودکامان و بدکاران، بار دیگر ایران را بسازد و نیاز به دستان پرتوان و کم توقع زحمتکشانش دارد.» (تأکید بر کلمات از ماست)

بدین سان از دید نویسنده یا نویسندگان مقاله « کلمه کارگری؛ نشریه‌ای برای مستضعفان، این مطمئن‌ترین پایگاه اصلاح‌گری»، دغدغه کارگران، «تولید» است! این «متخصصان دغدغه» از خود نمی پرسند «تولید» با چه هدفی، در چارچوب چه روابطی و زیر مدیریت و کنترل چه کسانی و راهگشای چه نوع توزیع اجتماعی محصولات تولید شده؟ آیا کارگران دغدغه تولیدی را دارند که در آن صرفاً همچون «عامل تولید» یا دقیق‌تر بگوئیم همچون وسیله تولید به کار انداخته شوند و در تعیین هدف این تولید نقشی نداشته باشند؟ آیا روابطی که در چارچوب آن کار می کنند و یا موقعیتی که در سازمان اجتماعی کار دارند برایشان مهم نیست؟ آیا می خواهند صرفاً نقش مجری و فرمانبر برعهده گیرند؟ آیا برایشان این امر اهمیتی ندارد که کارفرمای غیر مولد تنها به خاطر مالکیت وسایل تولید، اداره تولید را در دست داشته باشد یا اداره تولید و سازماندهی کار را به مدیر یا مدیرانی که مجری اهداف او هستند واگذار کند؟ آیا برای کارگر مهم نیست که به عنوان مولد چه سهمی از تولید باید به او تعلق گیرد؟ این گونه پرسش

کسی که صرفاً از «استبداد نظامی و فساد سیاسی و اقتصادی» حرف می زند و کلمه ای از استثمار بر زبان نمی آورد در حقیقت می خواهد با دست یابی به قدرت سیاسی سهم بیشتری از استثمار مولدان مستقیم به دست آورد. در جوامع سرمایه داری ای هم که استبداد نظامی، و فساد سیاسی و اقتصادی حاکم نیست استثمار وجود دارد و حتی شدت استثمار در این جوامع می تواند بیشتر از ایران باشد. استثمار، زاده «استبداد نظامی و فساد سیاسی و اقتصادی» نیست، در واقع استبداد نظامی و فساد سیاسی و اقتصادی زاده استثمار و حامی و گسترش دهنده آن هستند. به روشنی دیده می شود که «دغدغه» نویسندگان کلمه نه استثمار کارگران، بلکه سهم بزرگ تر این استثمار است که فعلاً رقیب حاکم بدان چنگ انداخته و «سهم شیر» استثمار کارگران و دیگر زحمتکشانش را از آن خود کرده است. دغدغه کارگران، استثمار و بی حقوقی سیاسی و اقتصادی است که سرچشمه همه سیه روزی ها و نابسامانی های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، و علت اصلی ستم و سرکوب سیاسی بر آنهاست. اما از نظر نویسندگان کلمه «دغدغه کارگران یعنی دغدغه تولید...» ، دغدغه کارگران یعنی دغدغه استقلال؛ که با خون شهدا و رنج ملت به دست آمده و حالا حاکمیت بی کفایت با ناتوانی از تنظیم بازار و متوسل شدن به واردات بی مهار، به نقض آن می پردازد. دغدغه کارگران یعنی دغدغه

به دست آمده و حالا حاکمیت بی کفایت با ناتوانی از تنظیم بازار و متوسل شدن به واردات بی مهار، به نقض آن می پردازد.»

کلمه استقلال مانند کلمات آزادی و دموکراسی از واژه هائی است که پیوسته مورد سوء استفاده کسانی قرار می گیرد که به جای روشنگری می کوشند خاک بر چشمان توده ها بپاشند و آنها را از دیدن و شناخت واقعیات و در نتیجه از تلاش برای تغییر انقلابی شرایط زندگی خود بازدارند. «استقلال» معمولا در مفهوم استقلال سیاسی و اقتصادی از قدرت های بزرگ و یا امپریالیسم (نظام سرمایه داری انحصاری بین المللی یا جهانی) به کار می رود: استقلال یعنی توانائی تصمیم گیری در عرصه های سیاسی و اقتصادی بدون دستور گرفتن از آن قدرت ها و نیز بدون اجرای سیاست آنها در اثر اجبار اقتصادی. برای آنکه کشوری بتواند مدعی استقلال کامل و واقعی گردد باید تفاوتی ریشه ای بین سیاست و اقتصادش با سیاست و اقتصاد کشورهای غیر مستقل از امپریالیسم وجود داشته باشد، همچنین باید تفاوتی ریشه ای بین سیاست و استقلال کشوری که مدعی استقلال است و سیاست و اقتصاد خود قدرت های بزرگ امپریالیستی وجود داشته باشد. اگر قرار باشد کشوری «مستقل» همان سیاست و همان اقتصادی را داشته باشد که پیش از به اصطلاح «استقلال» داشت، و یا سیاست و اقتصادی را دنبال کند که

ها برای «دغدغه شناسان» کلمه و «نشریه کارگری» آنها مطرح نیست. تنها «دغدغه تولید» مطرح است. اما هنگامی که از تولید حرف بزنیم و هدف و برنامه تولید و چگونگی روابط تولیدی و سازماندهی کار و چگونگی توزیع محصول کار را مسکوت بگذاریم در حقیقت از تولید سرمایه داری استثمارگرانه ای که برای کارگر حقی جز زنده ماندن برای استثمار شدن و تداوم آن قایل نیست، حرف زده ایم. یعنی از نظام تولیدی ای که هم اکنون در ایران در کارخانه ها، معادن، کارگاه های ساختمانی، مؤسسات حمل و نقل و ارتباطات و مخابرات، مزارع بزرگ، بیمارستان ها، مدارس، فروشگاه های بزرگ، بانک ها و غیره، یعنی در همه بنگاه ها و مؤسسات خصوصی یا دولتی مبتنی بر نظام کار مزدی حاکم است، سخن گفته ایم. تولیدی که این «دغدغه شناسان» از آن سخن می گویند و برای آن سینه چاک می کنند چیزی جز نظام تولیدی موجود و وضع موجود حاکم نیست. پس رویکرد «کلمه کارگری» به تولید و به کارگر، برخلاف گفته سردمدارانش «یک جهت گیری و رویکرد متفاوت با رویکرد حاکم» نیست، بلکه بیانگر همان محتوا و غالبا همان کلمات استثمارگران حاکم در رژیم اسلامی است.

موضوع دیگری که نویسندگان «کلمه» بر آن تکیه دارند چنین است: «دغدغه کارگران یعنی دغدغه استقلال؛ که با خون شهدا و رنج ملت

در ماهیت خود از سیاست و اقتصاد قدرت های امپریالیستی متمایز نباشد، حداقل چیزی که درباره آن می توان گفت این است که استقلال او دچار کمبودهای بزرگی است.

ایران در زمان رژیم پهلوی مستقل نبود. این عدم استقلال در سیاست داخلی و خارجی رژیم شاه و در اقتصاد ایران در آن زمان متجلی می شد. سیاست داخلی رژیم شاه مبتنی بود بر استبداد نظامی و بوروکراتیک، غیر منتخب بودن (در مفهوم نبود رأی آزاد مردم)، قدرت نامحدود و غیر مسئول شاه، نقض آزادی ها و حقوق دموکراتیک مردم، سرکوب کارگران و تشکل های مستقل کارگری، دستگیری، شکنجه و کشتار مخالفان، عدم استقلال قوه قضائی، تسلط قوه اجرائی بر دیگر قوا، نابرابری زن و مرد در عرصه های اقتصادی و سیاسی (به رغم به رسمیت شناختن رأی زنان)، ستم ملی و فرهنگی، تخصیص مسئولیت ها و مقامات مهم به نزدیکان دربار و هزار فامیل و غیره. اکثریت عظیم تحلیل گران سیاسی بر آن بودند که سیاست داخلی رژیم شاه ناشی از وابستگی آن رژیم به امپریالیسم است. این تحلیل هرچند این نقص را داشت که ساختار طبقاتی جامعه ایران و دیکتاتوری طبقاتی حاکم و حمایت طبقات بالای جامعه از رژیم پهلوی و منافع این طبقات در استبداد سیاسی را نادیده می گرفت، اما به هر حال حقیقتی را در خود داشت: سلطه امپریالیستی بر ایران و استثمار و غارت

امپریالیستی نیازمند اختناق و سکوت قبرستانی در ایران («جزیره ثبات» شاه) بود از این رو سلطه امپریالیسم نقش غیر قابل انکاری در استبداد سیاسی داخلی داشت هرچند تنها عامل و موجد آن نبود. رژیم شاه در عرصه سیاست خارجی نیز تابع سیاست عمومی امپریالیسم به ویژه اهداف امپریالیسم آمریکا و انگلیس در منطقه خلیج فارس و در خاورمیانه بود. حال ببینیم با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی چه تغییری در سیاست داخلی و خارجی ایران و در اقتصاد ایران رخ داده است؟ در سیاست داخلی ایران درست مانند رژیم شاه و به مقیاسی بسیار بزرگتر از آن شاهد استبداد نظامی و بوروکراتیک در شکل دیکتاتوری فردی، قدرت نامحدود و غیر مسئول ولی فقیه، بی معنا بودن رأی مردم، نقض فاحش و مستمر آزادی ها و حقوق دموکراتیک مردم، سرکوب کارگران و تشکل های مستقل کارگری، ستم جنسی و ملی، عدم استقلال قوه قضائی، سلطه قوه اجرائی بر قوای دیگر، دستگیری وسیع، شکنجه و کشتار مخالفان، کشتار زندانیان سیاسی، تخصیص مسئولیت ها و مقامات مهم به نزدیکان ولی فقیه، سران نظامی و روحانیان و بوروکرات های حاکم و غیره هستیم. تنها فرقی که - جدا از ابعاد بزرگ تر سرکوب و اختناق و کشتار - وجود دارد این است که سیاست ارتجاعی داخلی رژیم جمهوری اسلامی اساسا ملهم از منافع طبقات استثمارگر و مرتجع داخلی است هرچند که به طور غیر

بلکه منظور نشان دادن این جنبه از سیاست امپریالیسم و نقش جمهوری اسلامی در آن سیاست است.

نکته بسیار مهم دیگری که باید بدان توجه داشت این است که سیاست امپریالیسم بدین جهت بد یا ارتجاعی نیست که مثلا آمریکائی یا انگلیسی یا روسی و فرانسوی و ژاپنی و غیره است، بدین خاطر بد نیست که سیاست «بیگانه» است. بدی و ارتجاعی بودن این سیاست به خاطر مبتنی بودن آن بر ستم و سلطه و استثمار است، به خاطر این است که این سیاست راهگشای سلطه و ستم و استثمار بیشتر بر مردم جهان است، به خاطر این است که این سیاست آبستن جنگ های غارتگرانه و منهدم کننده است، به خاطر نقض حقوق ملت ها در تعیین سرنوشت خود است و این فارغ از این است که چه کشوری در پشت این سیاست قرار دارد. باید با چنین سیاستی مبارزه کرد خواه «خودی» باشد و خواه «بیگانه». بدین سان استقلال واقعی سیاسی هنگامی به وجود می آید که سیاستی مترقی و انقلابی جایگزین سیاست تجاوز و سلطه - از هر جانب که می خواهد باشد - گردد.

آنچه در مورد استقلال سیاسی گفتیم در مورد استقلال اقتصادی هم صادق است. استقلال اقتصادی از امپریالیسم تنها با استقرار روابط اقتصادی ای غیر از روابط سرمایه داری و برتر از آن روابط، یعنی با استقرار روابط

مستقیم به نفع قدرت های امپریالیستی نیز هست. به عبارت دیگر سهم ارتجاع داخلی در تعیین سیاست داخلی ایران در رژیم جمهوری اسلامی، نسبت به رژیم شاه بیشتر است.

در سیاست خارجی که روی دیگر سیاست داخلی و مکمل آن است نیز وضع به همین صورت است. سیاست خارجی رژیم اسلامی که هدف اصلی آن از یک سو تأمین بقای رژیم و از سوی دیگر گسترش نفوذ آن در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه است، به طور غیر مستقیم به نفع امپریالیسم و ارتجاع منطقه است. به عبارت دیگر اگر سیاست خارجی شاه به طور مستقیم و کنشی در خدمت امپریالیسم به ویژه امپریالیسم آمریکا و متحدان او (به طور مشخص انگلیس و اسرائیل) بود و شاه نقش ژاندارم امپریالیسم در منطقه را بازی می کرد، سیاست خارجی جمهوری اسلامی به طور غیر مستقیم و به شکل واکنشی در خدمت امپریالیسم است. در اینجا باید امپریالیسم را در معنی وسیع و جهانی کلمه دید و رقبای امپریالیسم آمریکا و غرب را نیز به حساب آورد. روشن است که واکنش امپریالیسم در برابر سیاست هژمونی طلبانه و ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی به تقویت پایگاه های سیاسی و نظامی امپریالیسم در منطقه و گسترش نظامی گری و افزایش خطر تجاوز و جنگ منجر شده و می شود. این به معنی آن نیست که سیاست امپریالیسم صرفا یا اساسا جنبه واکنشی دارد،

اقتصادی سوسیالیستی میسر است نه صرفا با «تنظیم بازار» چنان که بخشی از اقتصاد دانان و سیاست گذاران بورژوازی آن را موعظه و نویسندگان «کلمه» تکرار می کنند. روابط سرمایه داری ناگزیر به هژمونی و سلطه می انجامند، زیرا هژمونی طلبی و انحصارجویی در ذات سرمایه و مالکیت خصوصی وسایل تولید نهفته است. ما این هژمونی طلبی را حتی در روابط بین بزرگترین دولت های سرمایه داری می بینیم.

اگر از دیدگاه طبقاتی به مسأله بنگریم، استقلال اقتصادی کارگران هنگامی به وجود می آید که کارگران دیگر وابسته به سرمایه داران، وابسته به سرمایه، وابسته به کار مزدی نباشند. پس استقلال اقتصادی کارگران نمی تواند چیزی جز نفی سرمایه داری و نظام کار مزدی باشد. بدین سان «استقلال کشور» الزاما به معنی استقلال طبقه کارگر نیست. هرچند استقلال سیاسی کشور در معنی مترقی آن، یعنی در صورت داشتن سیاستی غیر از سیاست امپریالیسم و ضد سیاست امپریالیستی از موضعی مترقی و انقلابی، می تواند کارگران را در مبارزه برای استقلال اقتصادی شان، یعنی در مبارزه برای استقرار و ساختن سوسیالیسم یاری دهد. با توجه به مجموعه آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که «استقلال جمهوری اسلامی» متضمن سیاستی متمایز از محتوای سیاست امپریالیستی، یعنی سیاست قهر و غلبه، سیاست سرکوب و اختناق، سیاست

هژمونی طلبی و جنگ افروزی نیست و «استقلالی» از نوع جمهوری اسلامی (اگر بتوان بدان نام استقلال نهاد)، نه از نظر سیاسی و نه اقتصادی نمی تواند مطلوب طبقه کارگر باشد.

حال به رغم همه این واقعیات، نویسندگان «کلمه» از کارگران می خواهند که بجای استقلال طبقاتی خود (که ضد منافع استثمارگرانه سرمایه داران و زمینداران و سیاست های داخلی و خارجی آنهاست) و بجای تعیین سرنوشت خود با در دست گرفتن قدرت سیاسی، به پاس «خون شهدا و رنج ملت» در گذشته، همچنان تابع رژیم اسلامی و البته فعال در به حاکمیت رساندن آنان باشند!

اما شاه بیت مقاله «کلمه» در آخرین عبارتی است که از آن نقل کردیم: «دغدغه کارگران یعنی دغدغه فردای ایران؛ که قرار است پس از عبور از مزاحمت های خودکامان و بدکاران، بار دیگر ایران را بسازد و نیاز به دستان پرتوان و کم توقع زحمتکشان دارد.» پس کارگران که از نظر اینان صرفا «عامل تولیدند» باید دغدغه «استقلالی» را داشته باشند که سیاست داخلی اختناق و خفقان و سرکوب و سیاست خارجی حفظ بقای رژیم به هر قیمت و هژمونی طلبی ارتجاعی منطقه ای را یدک می کشد. افزون بر آن کارگران باید با «دستان پرتوان و کم توقع» شان، ایران را برای سرمایه داران بسازند! تصویر ارتجاعی و توهین

آمیزی که نویسندگان «کلمه» در عبارات بالا از طبقه کارگر ارائه می دهند موجودی منفعل، عضله ای تحت فرمان و عاری از آگاهی و درک و احساس انسانی است که در این مصرع سعدی توصیف شده است: «بیچاره خار می خورد و بار می برد!»

«کلمه کارگری» به تبلیغ حرکات کسانی مانند علیرضا محبوب، سهیلا جلودار زاده و غیره می پردازد که سی و سه سال شریک جرم جمهوری اسلامی در سرکوب ها، تصفیه ها، اخراج ها، ضرب و شتم های کارگران بوده اند و اینک در خوش خدمتی به مرشد و حامی شان رفسنجانی، و برای حفظ موقعیت خود در بازی های سیاسی آینده به منظور داشتن سهم بیشتر از غارت و کنار زدن رقیبان شان می خواهند کارگران را به عامل بی اراده خود و به سپر بلا تبدیل کنند. کسانی که در کسوت کارگری به درهم شکستن شوراها و کارگری و سندیکاها می مستقل در سال های 58 تا 62 شرکت داشتند و حتی به هنگام بازگشایی سندیکای شرکت واحد و جلسات مجمع عمومی آن در ضرب و شتم رهبران و فعالان این سندیکا و برهم زدن گردهمایی های شان با نیروهای امنیتی و پلیس رژیم همکاری می کردند و گاهی در درنده خوئی از آنها نیز پیشی می گرفتند اینک از کارگران می خواهند که به سمت این کارگزاران بورژوازی در درون جنبش کارگری بروند. آنها همچنین برخی از فعالان

کارگری از «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری»، «سندیکای شرکت واحد»، «اتحادیه آزاد کارگران ایران» مانند جلیل محمدی، شاپور احسانی، جعفر عظیم زاده، عباس نژند کودکی، ناصر غلامی، داود رضوی و وحید فریدونی را به غرفه ایلنا در نمایشگاه مطبوعات دعوت می کنند تا به اتفاق یکدیگر از «حقوق کارگران دفاع کنند» و «کلمه کارگری» به تبلیغ این غرفه و درج «انتقاد» علیرضا محبوب مبنی بر «بی توجهی رسانه ها به اخبار کارگری و به جامعه 40 میلیون نفری کارگران ایران» می پردازد! (ر.ک. به مقاله «کارگران را سانسور نکنید» در تک برگی «کلمه کارگری»)

2

در این تلاش برای کشاندن کارگران به دنباله روی از اصلاح طلبان حکومتی، یعنی نمایندگان آن بخش از بورژوازی که از مسندهای قدرت بیرون انداخته شده اند، «کلمه کارگری» تنها نیست. غیر از «حزب اسلامی کار» و همگان آن که سال هاست به تلاش مشابهی دست زده اند، برخی از روشنفکران و یا کارگرانی که خود را «چپ» و «دموکرات» و غیره می نامند نیز کار چاق کن تلاشی هستند که هدف آن جذب کارگران به «جنبش سبز» است. ما در این بخش به دیدگاه های یکی از این روشنفکران، محمد مالجو استاد سابق دانشگاه، که در سایت «کانون مدافعان حقوق

کارگر»، «فصل نامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو» و «نشریه مهرگان» و غیره مقاله می نویسد، به طور خلاصه اشاره و برخورد می کنیم. مالجو تنها فرد از این گونه روشنفکران و حتی شاخص ترین آنها نیست. علت اینکه ما به بررسی دیدگاه او در این مورد می پردازیم این است که او نوشته ها و گفتارهای متعددی در این باره دارد و به اصطلاح در نظر خود پیگیر است. علت دیگر این است که «سایت کلمه» مصاحبه ای از او را که در اواخر اسفند 1389 با تارنمای «تهران ریویو» انجام داده و «کلمه» آن را مناسب روز و «آشکار کننده جوهی مستور شده از ماهیت کنش سیاسی. اکنون ما» تشخیص داده، درج کرده است. البته «کلمه» در این باره «حسن انتخاب» به خرج داده چون مصاحبه تقریباً دو سال پیش مالجو تلاشی برای توجیه نظری کشاندن کارگران به دنباله روی از اصلاح طلبان است که اینک «کلمه کارگری» بدان مشغول شده است.

نسخه ای که دکتر مالجو برای کارگران ایران تجویز می کند سازش طبقاتی با بورژوازی و به طور کلی «توافق و سازش میان همه طبقات» برای دست یابی هم به «رشد اقتصادی» و هم «عدالت اجتماعی» است. او در مقاله «باب گفتگو، کارگران و دولت در ایران» در فصل نامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو می نویسد: «بی تردید نوعی بازتوزیع ثروت اجتماعی که به نفع طبقه کارگر باشد هم از لازمه های رشد اقتصادی است و هم از

لازمه های تحقق عدالت اجتماعی. بدون بازتوزیع ثروت اجتماعی در کشور نمی توان به حداقلی از توافق و سازش میان همه طبقات برای تحقق این هر دو هدف رسید.» (تکیه بر کلمات از ماست)

اما علت اینکه کارگران از نظر مالجو باید به سازش با بورژوازی و به طور کلی با طبقات بالاتر روی آورند چیست؟ پاسخ مالجو به این پرسش چنین است:

«طبقه کارگر دست کم در کانون دو تعرض اجتماعی عمده که در قالب دو نوع متمایز از شکاف های اجتماعی تجلی می یابند جای دارد: از سوئی تضاد میان نیروی کار و سرمایه و از دیگر سو تضاد میان دموکراسی خواهی و اقتدارگرایی. اولی بازتاب نوعی روابط بین المللی است و عمیقاً تحت تأثیر پروژه جهانی شدن سرمایه، و دومی انعکاس نوعی روند ملی است و سخت زیر نفوذ پروژه دموکراسی ستیزی نیروهای اقتدارگرای داخلی.

آن دسته از ارزیابی ها که پتانسیل طبقه هماره زیر ضرب و نه چندان تشکل یافته کارگر برای نقش آفرینی توأمان در هر دو کانون تعارض اجتماعی را مثبت می انگارند سخت اغراق آمیز به نظر می رسند. تحلیل گرانی که فراخوان به کارگران برای پیوستن به تحولات جاری را منطبق بر منطق انحلال طلبانه ای می دانند که طبقه کارگر را به مذبح بورژوازی می فرستد با ممانعت از تمسک طبقه کارگر به ائتلاف های طبقاتی عملاً زمینه های انزوای

طبقاتی کارگران را مهیا می کنند. در شرایطی که کارگران نه از توان تشکیلاتی چندانی برخوردارند و نه از انسجام تمام عیار طبقاتی و در عین حال چه به واسطه دهه ها ممانعت از تأسیس تشکل های مستقل و چه به واسطه انحصار حقوقی و حقیقی شوراهای اسلامی کار عملاً از نوعی تشکل فراگیر بی بهره هستند، طبقه کارگر چندان گریزی ندارد از تمرکز موقت روی صرفاً یکی از کانون های دوگانه تعارض اجتماعی و برگزیدن متحدان طبقاتی از میان برخی طبقات فرادست.» (تکیه بر کلمات از ماست)

خلاصه اینکه از نظر مالجو طبقه کارگر با دو تضاد درگیر است یکی «تضاد میان نیروی کار و سرمایه» و دیگری «تضاد میان دموکراسی خواهی و اقتدارگرایی». اولی «بازتاب نوعی روابط بین المللی است» و دومی «انعکاس نوعی روند ملی». طبقه کارگر به خاطر ضعف تشکیلاتی و عدم انسجام طبقاتی نمی تواند به هر دوی این تضادها پردازد و باید روی یکی متمرکز شود و ناچار است متحدانی از طبقات فرادست جامعه برگزیند.

کمی روی این دو تضادی که مالجو می گوید و نحوه برخورد به آنها مکتب کنیم. نخست اینکه «تضاد میان نیروی کار و سرمایه» دقیق نیست و درست و دقیق این است که گفته شود تضاد میان کار و سرمایه (1) مالجو مدعی است که این تضاد بازتاب نوعی روابط بین المللی است، یعنی داخلی نیست. به عبارت دیگر ما روابط

تولیدی سرمایه داری داخلی نداریم و انعکاس رابطه جهانی سرمایه است که در ایران عمل می کند. هر کارگری در تجربه روزانه اش به پوچ بودن چنین ادعائی پی می برد. سرمایه نوعی رابطه است و نه صرفاً یک شیئی. رابطه معینی بین انسان ها در روند تولید توسط کارگران مزدی ای که صاحب وسایل تولید نیستند برای کسانی یا مؤسساتی که صاحب این وسایل اند، همان تولید سرمایه داری است که طی بیش از 100 سال اخیر در ایران رشد و توسعه یافته و از پایان دهه 1340 به شیوه تولید مسلط تبدیل شده است. رابطه سرمایه داری از مریخ به ایران نیامده، بلکه در متن تکامل نیروهای مولد خود این جامعه شکل گرفته است. البته سرمایه خارجی و روابط اقتصادی و مالی بین المللی در شکل گیری و تکامل آن نقش داشته است، اما این بدان معنی نیست که ما سرمایه داخلی یا انباشت داخلی یا بورژوازی داخلی یا روابط سرمایه داری داخلی نداریم. مالجو با گفتن اینکه «تضاد میان نیروی کار و سرمایه ... بازتاب نوعی روابط بین المللی است» در واقع، می خواهد مبارزه طبقه کارگر به ضد بورژوازی «خودی» را منحرف کند و این مبارزه مشخص را به مبارزه ای انتزاعی با «سرمایه جهانی» مبدل سازد که البته آن هم به خاطر «ناتوانی تشکیلاتی کارگران» وقتش نرسیده است! مالجو در مقالات دیگر خود از مبارزه در محیط کار سخن می گوید معلوم نیست که اگر مبارزه در

محیط کار به ضد روابط حاکم بر روند کار در آن محیط و از آن رو در تمام جامعه نباشد چه مضمون دیگری می تواند داشته باشد؟ تز مالجو مبنی بر اینکه تضاد بین نیروی کار و سرمایه بازتاب رابطه ای بین المللی است و در نتیجه منشأ داخلی ندارد، فارغ از هر نیتی که مالجو داشته باشد در خدمت بخش های مختلف بورژوازی ایران است.

مالجو که کارگران را در انتخاب «کانون تعارض» یعنی «تعارض بین کار و سرمایه» و «تعارض بین دموکراسی خواهی و اقتدارگرایی» مخیر گذاشته، یواشکی انتخاب کانون تعارض دوم را همچون امر مسلمی مفروض می گیرد و در این زمینه نیز کارگران را ناگزیر از انتخاب متحدانی از طبقات فرادست جامعه قلمداد می کند.

واقعیت این است که «تضاد میان دموکراسی خواهی و اقتدار گرایی» که بیان ناقص و مُدِ روز با «ادبیات اصلاح طلبان» از تضاد بسیار مهم روبنای سیاسی و حقوقی فرسوده و ارتجاعی با نیروهای مولد و روابط اقتصادی نوین است، خود، با تضاد بسیار مهم دیگر، یعنی تضاد بین کار و سرمایه در پیوندی بسیار نزدیک قرار دارد. حتی اگر بخواهیم اصطلاح مالجو را به کار ببریم باید بگوئیم که در «دموکراسی خواهی» طبقات مختلف جامعه و به طور کلی در درک از دموکراسی بین طبقات گوناگون تفاوت های مهمی دارد و همگی را نمی توان به صورت «فله ای» روی هم

ریخت. مثلاً عرفی گری (لانیسیته یا سکولاریسم) که از دیدگاه دموکراسی انقلابی به معنی جدائی دین از دولت (در معنی وسیع کلمه که دستگاه اجرائی، قانونگذاری و قضائی را دربر می گیرد) و آموزش، قطع کمک های دولتی به نهادهای دینی، نبود دین و مذهب رسمی و در عین حال آزادی همه ادیان و مذاهب و آزادی بی مذهبی و آزادی تبلیغ ضد دینی است، از سوی همه نیروهای اجتماعی بدین صورت درک نمی شود. برخی، مانند متحدان آقای مالجو یعنی اصلاح طلبان و جنبش سبز، عرفی گری را از بیخ و بن قبول ندارند و برخی تنها در مفهوم آزادی همه ادیان قبول دارند، برخی بر قطع کمک های دولتی به مؤسسات دینی یا عدم تدریس مواد دینی در مدارس اصرار دارند و برخی نه اختلافاتی از این دست در مورد مسأله ملی، حقوق زنان، آزادی مطبوعات و احزاب و سندیکاها، سیستم قضائی، شکل حکومت و غیره و غیره وجود دارد. واقعیت این است که در هیچ مسأله اجتماعی و در هیچ «کانون تعارضی» نمی توان عامل طبقه، منافع طبقاتی، مبارزه طبقاتی، درک طبقاتی و موضع طبقاتی را کنار گذاشت.

مالجو هم از طبقات، از سرمایه دار و کارگر و از «طبقه متوسط» (که ظاهراً منظورش خرده بورژوازی است) حرف می زند (البته «زمینداران» در جامعه مالجو وجود ندارند همان گونه که حتی در ادبیات بسیاری از چپ

متحدان برقرار است: جریان‌های اولترا راست خواهان استمرار هژمونی بورژوازی در جنبش سبز هستند و جریان‌های اولترا چپ درصدد برقراری هژمونی طبقه کارگر. یکی از علی که محل کار هنوز به محل منازعه تبدیل نشده است همین نزاع طبقاتی است. اگر بین این دو گروه نوعی سازش طبقاتی صورت نگیرد، می‌توان گفت برنده به احتمال قوی جریان اقتدارگرا خواهد بود که بورژوازی نظامی برآمده از آن در شرف دستیابی به قدرت تمام و کمال است. طبقات بورژوازی و متوسط که بخش پرطنین جنبش سبز را شکل داده‌اند هنوز که هنوز است نتوانسته‌اند با اتکا بر استراتژی‌های چهارگانه سیاست‌ورزی انتخاباتی، فشار خیابانی، کنش ارتباطی، و گسترش دایره آگاهی‌رسانی به کوچک‌ترین توفیقی در جابجایی قدرت سیاسی دست یابند. فعالان طبقه کارگر نیز که فاقد هرگونه بخش متشکل توانمند هستند حتی در دهه اخیر نیز که دوران عروج مجدد جنبش کارگری است هرگز نتوانسته‌اند دستاوردهای پایداری را ولو در زمینه مطالبات حداقلی کارگران کسب کنند. این دو مجموعه به یکدیگر عمیقاً نیاز سیاسی دارند، نیازی دوسویه و دوطرفه. از نگاه تحلیل‌گران چپ دموکرات، جنبش کارگری در دوره پس از بیست و دوم خرداد به منزله جنبشی بوده است که مستقل از حیات جنبش فراطبقاتی سبز راه خود را طی می‌کرده است.

های رادیکال هم چیزی به نام زمیندار در جامعه ایران وجود ندارد!). اما مالجو برای این از طبقات حرف می‌زند که سازش طبقاتی را توجیه کند و نه اینکه نقش مبارزه طبقاتی را در عرصه دو تضاد بسیار مهم جامعه: تضاد بین روابط تولیدی و نیروهای مولد (یا تضاد میان کار و سرمایه) و تضاد میان روبنای سیاسی و حقوقی از یک سو و نیروهای مولد و روابط تولیدی از طرف دیگر، به عنوان نیروهای محرک و تکامل بخش و حل‌کننده این تضادها توضیح دهد. کافی است به گفته‌های زیر از او در مصاحبه ای که با تهران ریویو در اسفند سال 1389 کرده و سایت کلمه به عنوان توجیه گر نظری تلاش خود برای تبدیل کارگران به دنباله رو بورژوازی مورد استقبال قرار داده و درج نموده توجه کنیم:

«هم بورژوازی وابسته به دولت‌های شانزده ساله پس از جنگ، هم طبقه کارگر که در سالیان پس از جنگ به شدت زیر ضرب سیاست‌های اقتصادی این بورژوازی بوده است، و هم طبقه متوسط که در نیمه راه میان دو طبقه اخیر همواره موقعیت پاندولی داشته است، هر سه، در اتحادی کمرنگ و نه چندان استوار با یکدیگر در قالب جنبش سبز به رویارویی با بورژوازی نظامی برآمده از جریان اقتدارگرا برخاسته‌اند، اما عمدتاً در پهنه سه نهاد انتخابات و خیابان و فضای مجازی. در عین حال، نوعی نزاع طبقاتی نیز میان این

جنبش کارگری و جنبش سبز در دوره پس از انتخابات برای مبارزه با اقتدارگرایی به هیچ وجه در خدمت یکدیگر قرار نگرفته‌اند. به دلیل نیازهای دوطرفه‌ای که اقتضای وضعیت سیاسی کنونی است، یگانه‌نامزد رفع کمبودهای ارتقای سطح جنبش کارگری و تبدیل کردن محل کار در بخش‌های کلیدی اقتصاد به محل منازعه و به این وسیله از قوه به فعل رساندن اثربخشی سیاسی نیروهای کارگری برای جابجایی قدرت عبارت است از بخش پرتنین جنبش سبز که غالباً به بورژوازی شانزده ساله پس از جنگ و طبقه متوسط تعلق دارند. ائتلاف سیاسی میان جنبش سبز و جنبش کارگری مشخصاً به این معناست که بخش ثروتمند و قدرتمند و پرتنین جنبش سبز سه مؤلفه اصلی حمایت مالی و پشتیبانی سیاسی و پوشش کارآمد رسانه‌ای را برای اعتراضات کارگری میان بخش غیر متشکل نیروی کار در بخش‌های کلیدی اقتصاد فراهم بیاورد.» (تکیه بر کلمات از ما است)

بدین سان از نظر مالجو سه طبقه یعنی بورژوازی (منظورش بورژوازی محصول دوره های رفسنجانی و خاتمی است)، طبقه کارگر و خرده بورژوازی ("طبقه متوسط") در ائتلافی کمرنگ در جنبش سبز گرد آمده‌اند. از دید او در این جنبش یک جریان راست افراطی وجود دارد که خواهان هژمونی بورژوازی است و یک جریان چپ افراطی که خواهان هژمونی طبقه کارگر. مالجو می گوید

این دو جریان که قاعدتاً یکی شان متعلق به بورژوازی و دیگری متعلق به طبقه کارگراست باید با هم سازش کنند و گرنه به نفع جریان اقتدارگرا تمام می شود. مالجو مدعی است علت اینکه مبارزه به محل کار گسترش نیافته این است که این دو جریان (راست افراطی و چپ افراطی) با هم وارد نزاع طبقاتی شده‌اند. خواننده ای که در این مسأله به دنبال «پرتقال فروش» می گردد باید بداند که مبارزه مورد نظر مالجو مبارزه مشترک و متحدانه بورژوازی محصول دوره رفسنجانی و خاتمی، طبقه کارگر و طبقه متوسط به ضد «بورژوازی نظامی» حاکم است که همان جناح اقتدارگرا است. بدین سان مالجو توصیه می کند که جنبش سبز و جنبش کارگری باید در خدمت یکدیگر باشند.

ما وارد نقد این مبحث مالجو نمی شویم چون فکر می کنیم نکاتی که نسبتاً به تفصیل در بررسی دیدگاه «کلمه» و «کلمه کارگری» در آغاز مقاله گفتیم پاسخ بحث اخیر مالجو نیز هستند. تنها در اینجا به نکته ای دیگر اشاره می کنیم که نه تنها در مورد بحث مالجو، بلکه در مورد بسیاری از به اصطلاح «تحلیل های طبقاتی» احزاب، جنبش ها و غیره صادق است. آن نکته این است که از روی ترکیب طبقاتی اعضا یا هواداران یا همراهان یک حزب یا جبهه یا جنبش نمی توان درباره ماهیت طبقاتی آن داوری کرد. توده اعضا و هواداران احزاب بورژوائی، احزاب «اقتدارگرا» و حتی

مؤلفه اصلی حمایت مالی و پشتیبانی سیاسی و پوشش کارآمد رسانه‌ای را برای اعتراضات کارگری میان بخش غیر متشکل نیروی کار در بخش‌های کلیدی اقتصاد فراهم بیاورد.» مالجو ترکیب «منصفانه» ای از پول سرمایه دار و خون کارگر ساخته است.

اگر آدم ناباور و بد طینتی در این مورد شک کند و «بُزک نمیر بهار می آد خربزه با خیار می آد!» را زمزمه کند یا ضرب المثل «دو زار بده آش و به همین خیال باش» را یادآوری نماید باید به او گفت که خبث ذاتی و عناد درونی اش باعث شده در معجزات و کرامات شال سبز میرحسین دچار شک و تردید شود.

3

در اینجا نکاتی از مقاله «تأملی بر تاکتیک‌ها، و استراتژی مناسب مبارزاتی برای پیشبرد جنبش مردمی» مندرج در «نامه مردم» ارگان مرکزی حزب توده ایران، شماره 900، مورخ 9 مرداد 1391 را نقل و بررسی می‌کنیم. این مقاله با آنکه حدود سه ماه و نیم پیش از انتشار تک برگگی «کلمه کارگری» جنبش سبز نوشته شده حاوی مواضع و دیدگاه هائی است که گوئی پیش درآمد و نوید بخش انتشار آن تک برگگی هستند و نویسنده یا نویسندگان مقاله «تأملی بر تاکتیک‌ها و استراتژی...» می‌توانند به خاطر اینکه نبضشان با نبض نویسندگان «کلمه» و «کلمه کارگری» هماهنگ بوده است به خود تبریک بگویند. مقاله «تأملی بر تاکتیک‌ها و استراتژی...» پس

احزاب فاشیست، افرادی از طبقات پائین هستند، در حالی که این احزاب بیانگر منافع طبقات پائین نیستند. همچنان که در احزاب کارگری ممکن است عناصری که خاستگاه طبقاتی شان طبقات بالاست وجود داشته باشند که با ترک موقعیت و موضع و پراتیک طبقات بالا و اتخاذ موضع پرولتری به طبقه کارگر پیوسته باشند. ماهیت حزب یا جبهه یا جنبش را برنامه آن و سیاست و عملی که برای تحقق آن برنامه اتخاذ می‌کند تعیین می‌نماید. حال معلوم نیست بر چه اساسی مالجو جنبش سبز را محل گردهمایی بورژوازی، کارگران و خرده بورژوازی فرض کرده است و «برنامه» جنبش سبز چگونه توانسته است این سه طبقه را راضی کند و تنها مشکیشان این بوده که هژمونی دست که باشد؟!!

در دنیای مالجو نه تنها طبقاتی که از نظر اقتصادی - اجتماعی و سیاسی اختلافات بنیادی دارند با هم مبارزه نمی‌کنند و می‌توانند وارد سازش شوند، بلکه می‌توانند یار و غمخوار یکدیگر هم باشند! به همین جهت است که مالجو خیر خواهانه به «بورژوازی جنبش سبز» توصیه می‌کند تا به «حمایت مالی، پشتیبانی سیاسی و پوشش کارآمد رسانه ای اعتراضات کارگری در بخش های کلیدی اقتصاد» بپردازد:

«ائتلاف سیاسی میان جنبش سبز و جنبش کارگری مشخصاً به این معناست که بخش ثروتمند و قدرتمند و پرطنین جنبش سبز سه

از گفتن اینکه «جنبش سبز نماد مبارزات اعتراضی مردم میهن ما در دوره کنونی است» و اینکه این جنبش شکست نخورده و «مقاومت رهبران در حصر آن» ادامه مبارزه با استبداد است و در روند «ارزیابی و بازسازی و درس آموزی از گذشته خود ساکن نیست» چنین ادامه می دهد:

«در این رابطه، یکی دیگر از نکته های مثبت و تأیید کننده پویایی بحث های کنونی درون جنبش، توجه هرچه بیشتر به نقصان های جنبش سبز در مطرح کردن بُعد عدالت اجتماعی و لزوم پیوند ارگانیک جنبش با مبارزه طبقه کارگر و لایه های زحمتکشان و بسیج آن ها بر ضد دیکتاتوری حاکم است. شایان تذکر است که، میرحسین موسوی در اوج خیزش جنبش سبز برضد کودتای انتخاباتی به این مسئله به خوبی توجه کرد: ما می گوئیم و حاضریم در مباحثات نشان دهیم که امروز منافع و حقوق مستضعفان و کارگران و کارمندان و سایر اقشار ملت در يك فساد بزرگ در حال غرق شدن است. به اعتقاد ما، معنای این گفته میرحسین موسوی در عمل و مبارزه سیاسی، توجه داشتن به رابطه حساس دو جانبه میان تغییرهای روبنای سیاسی به سوی دموکراسی، و تغییرهای زیر بنای اقتصادی با گرایش به عدالت اجتماعی است»

بدین سان از دید حزب توده، جنبش سبز در جریان ارزیابی گذشته و درس گیری از آن به ضرورت «پیوند ارگانیک با طبقه کارگر» و

طرح عدالت اجتماعی پی برده است. البته نویسنده یا نویسندگان مقاله با نقل قول از میرحسین موسوی و مداحی او توجه نکرده اند یا خود را به تجاهل زده اند که آنچه به نام سمت گیری جدید جنبش سبز از آن نام می برند از حد حرفی که از میرحسین موسوی نقل کرده اند فراتر نمی رود که انتقاد به فساد است و نه استنثار. همه کسانی که مباحثات انتخاباتی سال 1388 را دنبال کرده باشند می دانند که «مبارزه با فساد» یکی از موضوعات بحث همه کاندیداهای رژیم بود. احمدی نژاد، این نوکر وقیح بورژوازی بوروکرات - نظامی نیز افشای فساد دولت های گذشته و مبارزه با فساد را به «اسب جنگی» خود تبدیل کرده بود. ما در ابتدای مقاله به تفصیل نشان دادیم که دغدغه جنبش سبز استنثار کارگران نیست و این جریان، کلمه ای درباره استنثار بر زبان نیاورده است و از کارگران خواسته تا با پیوستن به جنبش سبز «خودکامان و بدکاران» را کنار بزنند و جریان سبز را که خواستار اجرای قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی است بر سر کار آورند و «ایران فردا» را با «دستان پرتوان و کم توقع» خود بسازند. خواننده توجه دارد که جنبش سبز حتی مخالفان سیاسی خود را استنثارگر یا عامل استنثارگر نمی نامد و حتی در حرف وعده بهبود زندگی بهتر به کارگران در آینده هم نمی دهد و می گوید که در آینده هم کارگران باید با دستان پر توان و کم توقعشان کار کنند و ایران را برای

آنها بسازند. بدین سان حزب توده مانند همهٔ مداحان، کاسهٔ داغ تر از آش شده «فضایلی» به موسوی و جنبش سبز نسبت می دهد که خود آنها مدعی اش نیستند. همان گونه که در مداحی خمینی و خط امامی ها اهداف سیاسی و اقتصادی - اجتماعی ای را به آنها نسبت می داد که نقطهٔ مقابل کردار واقعی خمینی و دار و دسته اش بود.

اما کار اصلی حزب توده در این روند، مداحی نیست. مداحی وسیله ای است برای دست یابی به سهمی از قدرت که انتظار دارد به سردمداران این حزب پس از تغییر اوضاع «اعطا» شود. حزب توده عین همین سیاست را در مورد خمینی به اجرا درآورد و نتیجه اش را دید. ممکن است این پرسش پیش آید که به رغم این همه تجربهٔ منفی و ذلت بار چرا باز حزب توده همین سیاست را دنبال می کند؟ علت این امر را در ساختار ایدئولوژیک و در گرایش طبقاتی این حزب باید دید. اینها همواره برای تغییرات اجتماعی چشم به «بالا» دارند: خواه این «بالا» طبقات و لایه های فرادست جامعهٔ ایران باشد و خواه قدرت خارجی (البته به گمان آنها مترقی و انقلابی مانند شوروی پیش از فروپاشی). چنین ایده ای بر سیاست و پراتیک هفتاد سالهٔ این حزب، حاکم بوده است. این اتکا به طبقات بالا و بی اعتمادی به پائینی ها - که صریحا گفته نمی شود چون هیچ سیاست مداری صریحا نمی گوید که به تودهٔ مردم اعتماد ندارد - به شکل ضرورت «جبهه» و «اتحاد

طبقاتی» و غیره مطرح می گردد. منظور این نیست که هر جبهه یا هرگونه اتحاد طبقاتی ناشی از بی اعتمادی به توده هاست اما در مورد اینها چنین است. ناشی از سازش طبقاتی است. این گرایش رویزیونیستی چند دهه پیش به صورت سیاست «راه رشد غیر سرمایه داری» از سوی «حزب کمونیست شوروی» فرمول بندی شد و مورد پذیرش احزاب «کمونیست» دنباله رو حزب رویزیونیست شوروی قرار گرفت. ادعا بر این بود که کشورهای نو استقلال با تشکیل جبهه و ائتلافی در داخل از کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی که برنامهٔ بازسازی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ای متکی بر دولتی کردن بخش های عمدهٔ اقتصاد داشته باشد، از طریق همکاری های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای به اصطلاح سوسیالیست می توانند بدون گذار از تمام مراحل سرمایه داری وارد سوسیالیسم شوند. مدل آنها کشورهایمانند هند، سریلانکا، مصر، سوریه، عراق، لیبی، الجزایر، آنگولا، شیلی (در زمان آلنده)، گینه، افغانستان (پس از روی کار آمدن رژیم طرفدار شوروی در آن) و غیره بود. طبق این تز، با «پیروزی انقلاب دموکراتیک ملی» در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و در صورت تشکیل جبههٔ متحد طبقات «انقلابی و مترقی» و اتخاذ سیاست ضد امپریالیستی و همکاری همه جانبه و درازمدت با «اردوگاه

سوسیالیستی» امکان گذار از مرحله اقتصادی پیشاسرمایه داری به سوسیالیسم وجود داشت. یعنی این کشورها می توانستند با اتخاذ راه رشد و توسعه ای که مبتنی بر سلطه سرمایه خصوصی نباشد به سوسیالیسم گذار کنند بی آنکه مجبور باشند تمام مراحل تکامل سرمایه داری را طی نمایند. در این دید نه مبارزه طبقاتی همچون موتور محرک تاریخ و نه رهبری پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی، نه انقلاب ارضی و نه تداوم انقلاب در مفهوم مارکسیستی آن و به طور مشخص گذار انقلابی از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی مطرح نبود. سازش طبقاتی برای ایجاد جبهه، استقرار سرمایه داری دولتی، گسترش روابط اقتصادی، سیاسی و نظامی با «اردوگاه سوسیالیستی» و دیپلوماسی متمایل به شوروی جای همه اینها را می گرفت. شکست تز «راه رشد غیر سرمایه داری» همانند شکست به اصطلاح «سوسیالیسم اردوگاهی» باعث شد که در دو دهه اخیر حتی طرفداران پر و پا قرص این تز، از جمله حزب توده، دیگر حرفی از «راه رشد غیر سرمایه داری» نزنند. اما این بدان معنی نبود که مبانی ایدئولوژیک این تز را کنار گذاشته اند. در غیاب حامی خارجی (شوروی و بلوک شرق)، که یکی از ستون های اصلی تز راه رشد غیر سرمایه داری بود و در شرایطی که سیاست های اقتصادی نئولیبرالیسم جایگاه بسیار مهم تری نسبت به سیاست های کینزی و «سیاست

های سرمایه داری ارشادی» در سراسر جهان گرفته است (هرچند که با بحران اقتصادی کنونی امکان استفاده از برخی تدابیر اقتصادی کینزی و سیاست تنظیم بازارهای مالی افزایش می یابد)، ابزار چندانی برای حزب توده و جریان های مشابه باقی نمانده تا تز «توسعه غیر سرمایه دارانه» خود را تبلیغ کنند و چشم به راه اجرای آن در سایه تحولات اجتماعی آینده باشند. از این رو دست به دامن میرحسین موسوی و شرکا شده اند و به زور می خواهند از حرف های او «دموکراسی سیاسی در روبنا» و «تغییرهای زیربنای اقتصادی با گرایش عدالت اجتماعی» بیرون بکشند. حزب توده می گوید:

«به اعتقاد ما، معنای این گفته میرحسین موسوی در عمل و مبارزه سیاسی، توجه داشتن به رابطه حساس دو جانبه میان تغییرهای روبنای سیاسی به سوی دموکراسی، و تغییرهای زیر بنای اقتصادی با گرایش به عدالت اجتماعی است.»

برای اینکه مدل راه رشد غیر سرمایه داری که حزب توده «اسمش را نمی آورد ولی خودش را می آورد» کامل شود به عنصر دیگری نیاز است و آن «بورژوازی ملی» است که البته حزب توده نوع «تولیدی» اش را ترجیح می دهد. حزب توده بر آن است که «بورژوازی ملی تولیدی در کشور ما به دلیل مرحله رشد جامعه و بافت طبقه های اجتماعی، می تواند و می باید نقش سازنده و پیشروئی در

اقتصاد ملی و تحول های مرتبط با دموکراتیزه شدن روبنای سیاسی بازی کند» و ادامه می دهد:

«تسلط مافیایی ... کانون های پر قدرت اقتصادی و سیاسی عملا رشد سرمایه گذاری های ملی و خصوصی ارزش افزا در زمینه های تولید صنعتی و خدمات حرفه ای کارشناسانه را بسیار محدود کرده اند. واقعیت عینی این است که، بورژوازی ملی تولیدی در کشور ما به دلیل مرحله رشد جامعه و بافت طبقه های اجتماعی، می تواند و می باید نقش سازنده و پیشروئی در اقتصاد ملی و تحول های مرتبط با دموکراتیزه شدن روبنای سیاسی بازی کند. ولی می توان به روشنی گفت که، فضای تنفسی این بخش سرمایه داری در سه دهه گذشته به طور دائم محدودتر شده است. در اینجا صحبت از خصلت سرمایه داری ملی تولیدی در برابر دیگر فعالیت های سوداگرانه در کشور مان است و نه اشاره به فهرست شرکت های خصوصی و این و یا آن شخص سرمایه دار. واضح است که انگیزه و دلیل اصلی وجود و عمل هر سرمایه دار تصاحب ارزش اضافه و کسب سود است، و در کشور ما زمینه عملکرد سرمایه ها و خصلت فعالیت آن ها به واسطه منافع اقتصادی کلان و نفوذ سیاسی جناح های کلیدی حاکمیت تعیین شده است.»

معلوم نیست «مرحله رشدی» که حزب توده از آن حرف می زند چیست. در ایران روابط

تولیدی سرمایه داری مسلط است و بخش اعظم تولید ناخالص داخلی - حتی اگر کل درآمدهای صادراتی نفت و گاز را کنار بگذاریم - به صورت سرمایه دارانه یعنی در رابطه کارمزدی و سرمایه تولید می شود. خود تولید سرمایه دارانه جامعه هم بخش خصوصی و هم بخش دولتی را دربر می گیرد و بخش اعظم تولید سرمایه دارانه هم در واحدهای بزرگ خصوصی و دولتی انجام می شود. «بورژوازی ملی» مورد نظر حزب توده در کجای این ترکیب جا دارد؟ بورژوازی بزرگ است یا متوسط یا کوچک؟ یا بخشی از هر کدام را تشکیل می دهد؟ «ملی بودن» او در چیست؟ نخست باید توجه داشت رابطه سرمایه داری، رابطه بین کارمزدی و سرمایه، با ملی یا غیر ملی تعریف نمی شود. اگر منظور نقش سرمایه خارجی به صورت سرمایه گذاری مستقیم خارجی و وام خارجی است باید توجه داشت که میزان سرمایه گذاری مستقیم خارجی و وام خارجی در اقتصاد ایران، در مقایسه با کشورهای کمابیش همتراز ایران مانند ترکیه، مصر، آفریقای جنوبی، آرژانتین، تایلند و غیره، بسیار کم است (2). اگر منظور بورژوازی ای است که به طور مستقیم در قدرت سیاسی حاکم شریک نیست (البته همه لایه های بورژوازی به طور غیرمستقیم از سیاست ضد کارگری رژیم نفع می برند)، باید گفت این بورژوازی طیف وسیعی است و بخش های بزرگ و متوسط و کوچک دارد و از نظر

حوزه های فعالیت هم بخشی از بورژوازی صنعتی و هم بخشی از بورژوازی تجاری و حتی بانکی را دربر می گیرد. بورژوازی ملی کدام یک از اینها است؟ حزب توده هیچ تعریفی از بورژوازی ملی و وزن و جایگاه آن و گرایش های سیاسی آن ارائه نمی کند. تنها طوطی وار و براساس یک رشته تقسیم بندی قدیمی (یا ترکیب طبقاتی جامعه در 40 یا 50 سال پیش) فرمول هائی را تکرار می کند. اما از همه اینها بدتر اینکه درست مانند ایدئولوگ ها و سیاست مداران بورژوا بین سرمایه داری خصوصی و دموکراسی سیاسی رابطه ای مکانیکی برقرار می سازد و آنها را لازم و ملزوم یکدیگر قلمداد می کند. گویا برای اینکه دموکراسی سیاسی رشد کند لازم است که بورژوازی و سرمایه داری خصوصی رشد کند و به عکس. این درک از دموکراسی، درک بورژوائی ناب است و با مفاهیم علم سیاست و نیز با تجربه تاریخی کشورهای مختلف سازگاری ندارد. پایگاه های اجتماعی دموکراسی، طبقه کارگر، توده دهقانان و بخش هائی از خرده بورژوائی شهری هستند. لایه های مختلف بورژوازی در بهترین حالت لیبرال اند و نه دموکرات.

اما علت اینکه حزب توده از جنبش سبز خواهان دموکراسی و عدالت اجتماعی است و بورژوازی ملی را که از آن هیچ تعریف و تحلیل اقتصادی - اجتماعی و سیاسی هم ارائه نمی دهد لازمه دموکراسی سیاسی در جامعه

می داند چیست؟ پاسخ ساده است: این حزب نه تنها هیچ نسبتی با سوسیالیسم و مبارزه انقلابی طبقه کارگر ندارد، بلکه براساس پراتیک سیاسی و موضع گیری های دست کم سی و چند سال گذشته و اتحادهای سیاسی اش نشان داده که دموکرات هم نیست. این حزب برای نزدیک شدن به جنبش سبز و آستان بوسی امثال موسوی و کروبی و غیره نه تنها سوسیالیسم و انقلاب و مبارزه با بورژوازی را رد می کند، بلکه حتی با شعار حکومت عرفی (سکولار، لائیک) هم مخالف است. در مقاله «تأملی بر تاکتیک ها، و استراتژی مناسب مبارزاتی برای پیشبرد جنبش مردمی» مندرج در «نامه مردم» شماره 900، چنین نتیجه گیری شده است:

«شعارهای پر سر و صدای برخی گروه های تندرو در اپوزیسیون، مانند: سرنگون باد جمهوری اسلامی زنده باد سوسیالیسم، و یا جمهوری سکولار، همان قدر ذهنی و بدور از واقعیت اند که دامن زدن به توهم امکان حفظ نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه. واقعیت این است که، با شکست انقلاب، و هم اکنون با تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دست ولی فقیه و سپاه، در کنار يك مجلس بی خاصیت و قوه قضایی ای ضد مردمی، ساختاری در کشور ما وجود ندارد که حداقلی از مضمون يك نظام جمهوری را به آن بتوان نسبت داد. بنابراین، در واقع مبحثی با عنوان حفظ یا سرنگونی جمهوری اسلامی در مرحله کنونی جنبش مردم میهن مان موضوعیت ندارد. هم اکنون موضوع

فراروی مردم و جنبش، همانا گذار از استبداد و بی عدالتی حاکم است، یعنی طرد مجموعه ساختارهای رژیم ولایت فقیه. این تنها با فعالیت چند جانبه و متحد برای تغییر در عرصه های مشخص و به هم پیوسته سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی امکان پذیر است.» (تکیه بر کلمات از ما است)

بدین سان از نظر حزب توده ایران که علاوه بر سیاست در «منطق» هم به مراتب والائی دست یافته نباید شعار «سرنگون باد جمهوری اسلامی» را مطرح کرد چون این رژیم چیزی از «جمهوریت» ندارد! باید گفت حرف حسابی جواب ندارد! اما شما که به کلمه جمهوری حساسیت دارید یا آن را مقدس و غیره می دانید اگر ریگی به کفش ندارید بگوئید «سرنگون باد حکومت اسلامی ایران»، رژیم حاکم بر ایران اگر جمهوری نباشد به هر حال حکومت که هست. مگر اینکه مانند رضا پهلوی که چندین سال پیش در مصاحبه ای نظرش را در مورد دولت جمهوری اسلامی پرسیده بودند و او گفته بود در تهران دولتی وجود ندارد براین اعتقاد باشید که رژیم ایران حکومت هم نیست!

حزب توده با این گونه سفسطه بازی ها و هذیان گوئی هائی از قبیل «در واقع مبحثی با عنوان حفظ یا سرنگونی جمهوری اسلامی در مرحله کنونی جنبش مردم میهن مان موضوعیت ندارد» می کوشد به جنبش سبز نشان دهد که حزب توده هم مانند میرحسین موسوی و شرکای او است این حزب هم به

دنبال سرنگونی نیست، این حزب هم به قانون اساسی رژیم رأی داده است. این حزب نه تنها شعار زنده باد سوسیالیسم نمی دهد (چون عدالت اجتماعی و دموکراسی سیاسی را در بطن گفته های موسوی یافته است) بلکه حتی با «جمهوری سکولار» هم مخالف است! این حزب همه چیز را ذلیلانه در طبق اخلاص گذاشته و برای اینکه در بازی های سیاسی بورژوازی به بازی گرفته شود به هر چیزی که به گونه ای با انقلاب، سوسیالیسم و دموکراسی پیوند دارد، چوب حراج زده است. به قول شاعر: «سودا چنان خوش است که یکجا کند کسی!»

جمع بندی کلی

جریان های مختلف اپوزیسیون بورژوائی ایران، که جنبش سبز یکی از آنهاست، می کوشند کارگران را به دنباله رو و سرباز خود برای دست یابی به قدرت سیاسی و منافع استثمارگران اقتصادی خود تبدیل کنند. طبقه کارگر هیچ نفعی در دنباله روی از هیچ جریان بورژوائی، خرده بورژوائی و غیره ندارد. یگانه راه پیشرفت سیاسی و اجتماعی این طبقه، یگانه راهی که می تواند به رهائی سیاسی و اقتصادی این طبقه منجر شود، خط مشی مستقل سیاسی این طبقه و مبارزه طبقاتی ای است که سرنگونی جمهوری اسلامی، استقرار دموکراسی شورائی و حرکت به سمت سوسیالیسم را در برنامه خود قرار دهد. تمام مبارزات اقتصادی، سیاسی، نظری و فرهنگی

طبقه کارگر هنگامی می توانند به ثمر برسند و نتایج پایدار داشته باشند که در این راستا صورت گیرند.

طبقه کارگر نیازمند اعتماد به خود و تکیه بر نیروی خود است و متحدان طبقه کارگر در این مبارزه توده های زحمتکش اند و نه استثمارگران و نه سیاست پیشگانی که تا دیروز شریک جرم جنایات جمهوری اسلامی بودند.

اعتماد طبقه کارگر به خود و همکاری و همیاری او با دیگر استثمارشدگان و توده های زیر ستم باید همراه با بی اعتمادی به اپوزیسیون های بورژوائی و افشای بی امان آنها همراه باشد، ضمن آنکه حمله اصلی مبارزات سیاسی باید به ضد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی رهبری گردد.

طبقه کارگر همچنین باید کارگزاران و دلالتان بورژوازی را که در لباس «دموکرات»، «چپ» یا «فعال کارگری» می کوشند کارگران را به دنباله رو بورژوازی تبدیل کنند بشناسد و افشا کند.

پانوشت ها

1 - نیروی کار یا توانائی انجام کار (labor force) یا (labor power) در معنی توانائی های بدنی و فکری کارگر برای انجام کار، کالائی است که کارگر به سرمایه دار (برای زمان معینی) می فروشد و سرمایه دار با خرید این کالا آن را در روند تولید مصرف می کند و در نتیجه محصول یا خدمتی تولید می شود. بدین

سان نیروی کار، خود جزئی از سرمایه مولد است که در اقتصاد سیاسی مارکسی، سرمایه متغیر نامیده می شود، یعنی بخشی از سرمایه که صرف خرید نیروی کار مولد می شود. سرمایه دار در واقع بهای نیروی کار یا توانائی کار را که همان مزد است می پردازد و در این رابطه ارزش های برابر مبادله می شوند. اما تضاد بین کار و سرمایه دقیقاً ناظر بر این است که سرمایه کار را استثمار می کند. چون کارگر در مقابل دریافت بهای نیروی کارش یعنی دریافت مزد، کاری انجام می دهد که از بهای نیروی کارش بیشتر است و تقاضا بین کار انجام شده در زمان معین و مزد دریافتی برای این زمان، ارزش اضافی استثمار شده از کارگر را تشکیل می دهد. پس آنچه دو قطب تضاد را تشکیل می دهد کار و سرمایه است و نه نیروی کار و سرمایه. اگر منظور از نیروی کار خود کارگر باشد و نه توانائی های بدنی و فکری او، یعنی نیروی کار به جای workforce به کار رود در این صورت باید گفت تضاد بین کارگر و سرمایه دار یا تضاد بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار یا تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی.

2 - طبق داده های گزارش سرمایه گذاری در جهان، (کنفرانس سازمان ملل در باره تجارت و توسعه، 2012) انباشته کل (کل استوک) سرمایه گذاری خارجی تا پایان سال 2011 در کشورهای آرژانتین، آفریقای جنوبی، ایران، تایلند، ترکیه و مصر چنین بوده است:

میلیون دلار

کشور	آرژانتین	آفریقای جنوبی	ایران	تایلند	ترکیه	مصر
انباشته کل سرمایه خارجی	95148	167460	32443	139735	140305	72612

انباشته کل وام خارجی همین 6 کشور چنین است:

میلیون دلار

کشور	ارژانتین	آفریقای جنوبی	ایران	تایلند	ترکیه	مصر
کل وام خارجی	108900	80520	12840	82500	313600	30610
تاریخ	30/09/2010	30/06/2010	31/12/2010	31/12/2010	31/12/2010	31/12/2010

(منبع: ویکیپدیا)

دیده می شود که هم انباشته سرمایه خارجی در ایران و هم وام خارجی ایران بسیار کمتر از پنج کشور دیگر است.

و دانش آموزان را مجبور به پرداخت پول می نمایند.

جمهوری اسلامی که همواره فریبکارانه با استناد به قانون اساسی از تحصیل رایگان مقطع ابتدایی تا آموزش عالی سخن می راند در واقعیت کذب بودن تمامی این ادعاها را به نمایش می گذارد. کافی است به آمار بی سوادان جامعه و کودکان محروم از تحصیل (و بازمانده از تحصیل) که هر ساله به تعداد آنها افزوده نیز می گردد، دقت نماییم و دریابیم که چگونه سیستم ظالمانه و تبهکار حاکم بخش وسیعی از کودکان ما را زیر منگنه فقر و تنگدستی و بی سواد و محرومیت از تحصیل، به کار در خیابان، اعتیاد و کارتن خوابی و انواع تباهی ها سوق داده است.

جالب است که درست چند سطر بعد تیتیر دیگری در روزنامه مذکور به چشم می خورد: "کلنگ زنی ساخت 72 مسجد در پایتخت". در متن خبر به اهمیت ساخت مسجد پرداخته شده و از زبان شهردار تهران آمده که " باید در فاصله هر 500 متر یک مسجد ساخته شود." هزینه هایی که باید در خدمت تأمین فضای

بذل و بخشش هزینه تحصیل فرزندان ما از سوی رژیم

آرش جاوید

روزنامه همشهری روز یکشنبه 91/8/28 تیتیر اول خود را به مطلبی اختصاص داده بود که حاکی از نبود بودجه کافی برای تأمین هزینه های مدارس کشور است: "استمداد از والدین برای جبران کمبود بودجه مدارس. برخی مدارس هیأت امنایی و دولتی، دانش آموزان و اولیا را به شیوه های غیرمتعارف مجبور به پرداخت هزینه کلاس های جبرانی و دیگر هزینه های مدرسه می کنند."

اگر تاکنون مدیران مدارس به هنگام ثبت نام دانش آموزان، اولیای آنان را مجبور به پرداختن فرم هایی بنام "همیاری" می نمودند و یا به هنگام اعلام نتایج، دادن کارنامه تحصیلی دانش آموزان را منوط به پرداخت وجوهی بابت کلاس های فوق العاده می کردند، اکنون دیگر با تهدید و ارباب و کم کردن نمره انضباط (یا ندادن مدرک تحصیلی)، خانواده ها

جمهوری اسلامی و تلاش او در راه تبدیل شدن به قدرت منطقه ای و تقویت نیروهای نزدیک به خود مانند نفوذ بیشتر و قدرت یابی حزب الله در لبنان، قرار دارد.

این گونه تناقضات در تمامی ابعاد حیات ننگین رژیم و سیاست ها و عملکرد آن به ضد هستی توده های محروم دیده می شود و با وجود سلطه جمهوری اسلامی، تحصیل رایگان، بهداشت و درمان رایگان، رفاه، آزادی و امنیت ... رویایی بیش نخواهد بود. رویایی که برای تحقق آن به واقعیت باید به تدارک و سازماندهی پیگیرمبارزه مستقل توده های انقلابی پرداخت و علیه این جرثومه فساد و تباهی به پا خاست.

رنج آزادی و خردمندی

هژیر سخنور

آذر ۱۳۹۱

آزادی می طلبید؟

چه نیکوست این!

می خواهید آزاده و خردمند باشید؟

چه نیکوتر است این!

اما، امای بزرگ این است:

آزادگی یکی و یک دانه

و خردمندی ای این چنین

چه گونه آزاد و خردمندتان می کند؟

یا اگر سیر و مرفه باشید

آموزشی مناسب برای شکوفایی و ارتقای سطح آموزشی و فرهنگی جامعه صرف گردد به انبوه سازی مکان هایی اختصاص می یابد که فعالانه در خدمت اشاعه تاریک اندیشی و جهل و خرافه و ترویج سیاست سرکوب و ارباب و چماق داری، گام برمی دارند.

نظام آموزشی منحط حاکم حتی پیشیزی ارزش و احساس مسئولیت در قبال حفظ امنیت و جان کودکان و جوانان (فرزندان ما) قائل نیست، تا جایی که حاضر نیست کوچکترین هزینه ای برای سفرهای اجباری "کاروان های راهیان نور" و "کاروان های زیارتی" دانش آموزان و دانشجویانی که با تهدید به ندادن نمره برخی مواد درسی، با ارباب های مرگ به قتلگاه و مکان های ناامن مناطق جنگی گسیل می شوند، صرف کند. جان باختن مکرر دانش آموزان و دانشجویان در اردوهای اجباری و داغدار شدن خانواده ها گوشه ای از این اهمال کاری ها است.

در همان تاریخ در روزنامه آفتاب تیتر دیگری نقش بسته است: "هدیه 40 میلیون دلاری ایران به لبنان" بر اساس این خبر، "وزیر آب و برق لبنان گفته است که هزینه این پروژه (ساخت سد در منطقه بلعا در لبنان) نه یک قرض بلکه هبه (هدیه) است ...!!" بخشش هایی از این دست که تأمین هزینه آن از گرده کارگران و استثمار وحشیانه آنان بیرون کشیده می شود، در راستای سیاست گسترش نفوذ سیاسی

و مردمان جهان
گرفتار نان روزانه
آزادگی و خرد تان
چگونه سبک° بال می زند؟
آنان که نان روزانه را
حسرت شکم مردمان
می کنند
و آنان که روزانه
اسیر این نان اند
یکی با ستمگری
و آن دیگری با ستم کشی
هر کدام به گونه خویش
آزادی و خرد تان را
خون جگر می کنند!
می خواهید
خردمندی تان را
در به چنگ آوردن آزادی
پویاتر کنید؟
ستیز آزادی همگان را
برنهد!

در همگان
جدایی جاودانه
نگذارند!
و چه دلنشین و دوست داشتنی است
که رنج بسیار تان
آزادی و خردمندی همگان را
بر دهد!
آزادان خردمند
نفس نیکی را
رفاه و آزادی همگان
گفته اند
با بر تخت نشاندن
آزادی و رفاه،
همگان را
از نیاز به
تک آزادگان خردمند
رها کنید!

جنگ قدرت جناح های رژیم برای چیست

آرش جاوید

عریان شدن جنگ قدرت باندهای حکومتی
بیانگر حاد شدن مناقشه جناحهای آن در کنترل
اهرم های قدرت سیاسی برای کسب سهم عمده
از استثمار طبقه کارگر و زحمتکشان است.

تا به آنچه همگان دارند
نیازی به خردورزی نباشد!
تا میان آزادی و خردمندی،
ستمگری و ستم کشی

با دقت در این جنگ قدرت درمی یابیم که چگونه هر کدام از این فریبکاران با به حراج گذاشتن شرافت نداشته خویش چهار دست و پا به امور "دنیوی" چسبیده اند تا با انباشتن مال و ثروت و تکیه زدن بر اریکه قدرت بر بی پایه بودن "زهد و تقوای" دروغین همه حاکمان فاسد جمهوری اسلامی و بی اساس بودن همه ادعاهای "مردمی" شان صحنه بگذارند. از "دریدن پرده های حیا و حرمت" یکدیگر تا فحاشی و نسبت دادن رکیک ترین القاب به هم در رسانه های جمعی و اجیر نمودن دار و دسته های اوباش برای حراست از مناصب حکومتی خود گرفته تا حتی دعوت به آموختن "دموکراسی"، از شگردهای این جنایتکاران است: "با تمام تلخی ها و ناگواری هایی که در انتخابات گذشته داشتیم ان شاءالله در انتخابات پیش رو به گونه ای باشیم که هر کس با عدم اقبال مردم مواجه شد به منتخب مردم تبریک بگوید تا حداقل در حد ونزوتلا دموکراسی را بیاموزیم و آداب برد و باخت را رعایت کنیم." (سردار شریف مسئول روابط عمومی کل سپاه- 91/8/16) اگر تاریخ 33 ساله جمهوری اسلامی را مرور کنیم مشاهده می کنیم چگونه مشارکت طیف های مختلف بورژوازی برای حفظ نظام سرمایه داری در ایران، باعث گردید که باز هم استبداد و سرکوب حاکم گردد و تاروپود جامعه به انحطاط کشیده شود. مشاهده می کنیم چگونه بورژوازی در کنار روحانیت به قدرت رسیده، سکان دار حاکمیتی گشت که

برای تحکیم پایه های نظام سرمایه داری، از احساسات توده های متوهم سود جست و به جمهوری جهل خویش مشروعیت بخشید. نیازهای حاکمان سرمایه دار به "وحدت کلمه"، دولت بازرگان را "اولین حکومت حضرت مهدی" نامید و قاطعیت بنی صدر در اعمال سیاست های بورژوازی حاکم را قاطعیت "علی وار" توصیف کرد. فراموش نکنیم چگونه با ترویج فرهنگ عقب مانده و متحجر در جامعه و با امدادهای غیبی، "مهدی" های سبزپوش را بر اسب های سفید سوار نمود و در جبهه های جنگ ارتجاعی به جولان درآورد، و چگونه اکنون قصد دارد "محمود جگردار نژاد" را که روزی "هاله نور"ش فضای سازمان ملل را منور ساخته بود، با "تنی عریان" همچون "شیطان" از "بهشت" سرمایه داران براند.

ما بر سیاست و رفتارهای جناح های حکومتی در نمایش اتحادها و جدال های باندهای رژیم، مکث نمودیم تا روشن تر به موضوع اساسی "جنگ قدرت" در جمهوری اسلامی بپردازیم. پس از انقلاب بهمن بورژوازی متوسط ایران وارث منابع عظیم ثروتی گردید که سالها در آرزوی دست یافتن به آنها بود. او با در دست داشتن اهرم های قدرت سیاسی، دولتی را بنا نهاد که رسالتش انباشتن سرمایه و به دست گرفتن بنیادهای بزرگ سرمایه داری بازمانده از بورژوازی مخلوع (بنیاد پهلوی- بنیاد فرح پهلوی - آستان قدس رضوی و ... که همگی

در بنیاد مستضعفان ادغام شدند) و مدیریت وزارت خانه هایی را تصاحب نمود که متولی استخراج و فروش نفت و گاز و دیگر معادن و شرکت بزرگ بیمه، مخابرات و غیره بود. بنابراین بسادگی می توان دریافت که منشأ همه درگیری های درون حکومت از همان ابتدا، تسلط بر اهرم های قدرت سیاسی برای قبضه کردن و به انحصار درآوردن تمامی اقتصاد کشور در دست جناح خود بود و هست.

آمارهای زیادی در افشای دزدی ها و اختلاس هایی که در دوران های مختلف حیات رژیم، منتشر گردیده نشان می دهد که هر کدام از آنها توسط افراد خاصی از باندهای رژیم صورت گرفته است. افشای حاتم بخشی کارخانه های صادره شده از سرمایه داران فراری توسط میر حسین موسوی در زمان نخست وزیری وی و واگذاری آنها به اعوان و انصارش، برپائی دادگاه های نمایشی در رابطه با دزدی های "بنیاد نبوت" و شخص آذری قمی، سرپال های نمایشی دادگاه "کرباسچی" و سوء استفاده مالی از شهرداری تهران، اختلاس 123 میلیاردی "مرتضی رفیق دوست" و به فراموشی سپرده شدن زود هنگام آن، قاچاق 10 تن طلا و میلیاردها دلار به ترکیه و افشای پادرمیانی "احمد خمینی" برای ماست مالی این موضوع، تا اختلاس 3 هزار میلیاردی و هزاران نمونه دیگر، همگی حکایت از ارتباط و دست داشتن باندهای حکومتی در آنها دارد.

موضعگیری مراجع قضایی و مقام های دولتی تنها تا جایی بوده است که برای تسویه حساب های جناحی از آن سود جسته اند و هر زمان که افشاگری در رابطه با عمق این نوع چپاول ها به بیرون درز پیدا می کند، مسئولین حکومتی از جمله "خامنه ای" در وحشت از گسترش افشاگری ها و بازتاب آنها در جامعه، خواهان محدود کردن و مسکوت گذاشتن شان می شوند. در واقع افشاگری جناح های رژیم در رابطه با دزدی و اختلاس و ناکارآمدی و بی لیاقتی مقامات دولتی فقط برای از میدان بدرکردن رقبای حکومتی کاربرد داشته و دعوای سیاسی نیز چیزی بیش از این نیست.

در آخرین جنگ قدرت میان "جریان انحرافی" احمدی نژاد و مشاعی و شرکا، و خامنه ای و لاریجانی و شرکا، به رغم تمایل جریان خامنه ای به تنگ نمودن دایره حکومتی و محدود کردن جریان های دیگر در قدرت سیاسی، به دلیل ویژگی خاصی که در شرایط حاضر به دنبال اوضاع سیاسی و اقتصادی پیش آمده، مصلحت را در آن دیده اند که فعلاً نافرمانی های احمدی نژاد را تحمل و کنترل کنند تا اوضاع را به آن راهی که خود تمایل دارند، هدایت نمایند: "از امروز تا روز انتخابات هر کسی احساسات مردم را در جهت ایجاد اختلاف به کار گیرد قطعاً به کشور خیانت کرده است." (خامنه ای 91/8/11) در واقع «خیانت کردن» در مورد رئیس جمهوری به کار می

رود که روزی خامنه ای در استیصال از مقابله با شرایط جنبش توده های مردم با وثیقه قرار دادن همه به اصطلاح حیثیت خویش، از او به عنوان هم فکر و نزدیک به خویش نام برده بود. در همین شرایط، که رسانه های حکومتی تمام کوشش خود را برای انعکاس مناقشات "جریان انحرافی" احمدی نژاد صرف می کنند و تخلفات قانونی و غیرقانونی هیئت دولت و رئیس جمهور را با تیترهای درشت انتشار می دهند، بر زبان آوردن نام آزادی برای انقلابیان و مطالبه حقوق کارگران و محرومان برای فعالان جرم محسوب می گردد. در شرایطی که شیپورهای "جنگ قدرت" میان جناح های حکومتی کوس رسوایی یکدیگر را به صدا در می آورند و ارقام نجومی دزدی ها و سوء استفاده های یکدیگر را برملا می سازند و از مفقود گردیدن هزاران میلیارد از حساب های ارزی خبر می دهند، بیماران از نبود داروهای ضروری و هزینه گزاف درمان خویش تلف می شوند، بودجه های کلان ارزی برای خرید اتومبیل های گران قیمت "پورشه" بنز و بی. ام. و از سوی دولت تخصیص می یابد. هنگامیکه 7 میلیون حقوق ماهانه برای وزرا و وکلا به تصویب می رسانند ولی مزد ماهانه 390 هزار تومانی کارگران را شش ماه یک بار هم پرداخت نمی کنند، چگونه می توان از فقر و درد و رنج مردم چیزی نگفت و فریاد اعتراض نکشید؟ چگونه می توان با بی اعتنایی از کنار آمار 10 میلیونی بی سواد خانواده

های زحمتکش، در مقابل بورسیه گرفتن مقامات دولتی و آقازاده ها و خریداری مدارک دکترای قلابی مسئولان حکومتی، گذشت؟ چگونه می توان افزایش آمار کودکان کار و افزایش مبتلایان به اعتیاد، ایدز، و ... را در جامعه شاهد بود و بر تمامی این معضلات و پیامدهای حاکمیت ننگین جمهوری اسلامی، چشم بست: "سلامت روانی 70 درصد جمعیت کشور بهم خورده است" (رئیس کمیسیون بهداشت مجلس 91/8/6)

تکیه زدن جناح های مختلف رژیم اسلامی بر کرسی های قدرت به معنی فرصت بی نظیر آنان در استثمار کارگران و مصونیت آنان در دزدی ها و اختلاس هاست. باید دست همه باندها و دارو دسته های حکومتی از قدرت قطع گردد. باید رژیم جمهوری اسلامی این مأمور و لانه سرمایه داران، زمینداران و دزدان و اختلاس گران حکومتی را به زیر کشید و درهم کوبید و از نتیجه این مبارزه انقلابی جمهوری دموکراتیک شورایی کارگران و زحمتکشان را در خدمت رفاه و سعادت توده مردم بنا کرد.

علل و پیامدهای اقتصادی و سیاسی تورم شدید و مستمر در ایران

سهراب شباهنگ

آذر ۱۳۹۱

این نوشته شامل دو بخش است. در بخش اول، علل اقتصادی تورم به طور کلی و علل اقتصادی داخلی تورم در ایران را بررسی می‌کنیم و در بخش دوم به تأثیرات بین‌المللی بر نرخ تورم در ایران می‌پردازیم و می‌کوشیم رابطه تورم را با ساختار اقتصادی ایران و نیز با عوامل برهه ای و به طور مشخص بحران کنونی سرمایه داری روشن سازیم. پس از آن پیامدهای اقتصادی و سیاسی تورم را در متن بحران اقتصادی ایران مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

بخش ۱

تغییرات تورم و مزدها

در سی و سه سال گذشته

تورم، افزایش عمومی و مستمر قیمت‌ها و یا کاهش قدرت خرید پول است و نرخ تورم، یعنی نرخ افزایش عمومی قیمت‌ها، از روی شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی و شاخص قیمت خرده‌فروشی محاسبه می‌شود. (۱) در ایران تورم مزمن و شدیدی در ۳۳ سال گذشته حاکم بوده است. قیمت متوسط کالاها و خدمات مصرفی از آغاز سال ۱۳۵۸ تا پایان

۱۳۹۰ بیش از ۲۹۱ برابر شده (رقم دقیق ۲۹۱.۶۱ است) یعنی بیش از ۲۹۰۰۰ درصد افزایش پیدا کرده است (پیوست ۱ را ببینید). اگر نرخ تورم قابل پیش‌بینی برای سال جاری را، مانند صندوق بین‌المللی پول، برابر ۲۵.۲٪ فرض کنیم، سطح عمومی قیمت‌ها در پایان سال ۱۳۹۱ نسبت به سال ۱۳۵۸ بیش از ۳۶۵ برابر خواهد بود (معادل ۳۶۴۰۰ درصد افزایش) و اگر نرخ تورم قابل پیش‌بینی برای سال ۱۳۹۱ را مانند نشریهٔ *اکنومیست*، حدود ۳۰٪ فرض کنیم این رقم به بیش از ۳۷۹ برابر خواهد رسید (معادل ۳۷۸۰۰ درصد افزایش)! ایران در ۳۳ سال گذشته و به ویژه در بیست سال اخیر همواره جزء کشورهای دارندهٔ بالاترین نرخ تورم در جهان بوده است.

گفتیم که تورم به معنی افزایش «عمومی» قیمت کالاها و خدمات است. اما در میان کالاها یک استثنا وجود دارد و آن نیروی کار یا توانایی انجام کار توسط کارگر است که قیمت واقعی آن، یعنی مزدهای حقیقی، در طول ۳۳ سال گذشته نه تنها افزایش پیدا نکرده بلکه به نحو فاحشی کاهش یافته است. از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۹۰ مزد حداقل اسمی ۱۹۴ برابر شده که با توجه به ۲۹۱ برابر شدن سطح عمومی قیمت‌ها به خوبی دیده می‌شود که افزایش مزدها بسیار کمتر از افزایش قیمت‌ها بوده است. به عبارت دیگر در ۳۳ سال گذشته سطح مزدهای حقیقی به طور مستمر کاهش داشته

دهک ها سطح عمومی قیمت ها در سال 1390، 291.61 برابر سطح عمومی قیمت ها در سال 1358 باشد، برای 6 دهک کم درآمد، این رقم به $379 = 291.61 \times 1.30$ بالغ می شود.

بالا تر دیدیم که تخمین صندوق بین المللی پول از نرخ تورم در سال 2012 در ایران 25.2% است. اگر نرخ تورم قابل پیش بینی برای سال 1391 را همین 25.2% فرض کنیم بدین نتیجه می رسیم که سطح عمومی قیمت ها در سال 1391 برای دهک های 1 تا 6 به $1.252 = 379 \times 474.51$ برابر سطح عمومی قیمت ها در سال 1358 خواهد رسید. حال ببینیم تحول مزد حداقل کارگران در این 33 سال چگونه بوده است؟ (2)

اگر مزد حداقل ماهانه از سال 1358 تا پایان سال 1390، همه ساله به نسبت تورم افزایش می یافت می بایست مقدار آن برای سال 1391 برابر باشد با مزد حداقل ماهانه در سال 1358، یعنی 1701 تومان، ضرب در 474.51 که معادل 807141 تومان در ماه است. در حالی که مزد حداقل رسمی برای سال 1391 برابر 389700 تومان در ماه تعیین شده است که از نصف مزد حداقل به روز شده سال 1358 هم کمتر است. حتی اگر یارانه نقدی ماهانه برای یک خانوار 4 نفری (یعنی حدود 180 هزار تومان در ماه) را نیز به مزد حداقل رسمی اضافه کنیم باز خواهیم دید که در سال

است با چند مورد استثنائی، که به هیچ رو روند و گرایش عمومی کاهش قدرت خرید کارگران را عوض نکرده اند.

وضعیت کاهش قدرت خرید کارگران و به طور کلی طبقات پائین جامعه از آنچه در بالا ترسیم شد وخیم تر است. زیرا نرخ تورمی که از آن حرف می زنیم و در جدول پیوست 1 آمده، به فرض اینکه قابل اعتماد باشد و عدد سازی در آن صورت نگرفته باشد، بیانگر میانگین نرخ تورم برای کل جمعیت شهری یعنی متوسط نرخ تورم برای دهک های مختلف هزینه یا درآمد است. اما طبق داده های مرکز آمار و بانک مرکزی، نرخ تورم برای دهک های پائین جامعه، حدود 1 تا 3 واحد درصدی بالاتر از نرخ تورم میانگین جمعیت است و تفاوت آن با نرخ تورم برای دهک های بالای درآمد در جامعه ایران، معمولاً از 3 واحد درصدی بیشتر است. به عبارت دیگر بار تورم برای طبقات، لایه ها و گروه های کم درآمد، سنگین تر از بار تورم برای طبقات میانی و بالای جامعه است. اگر نرخ های تورم برای 6 دهک اول یعنی برای طبقات، لایه ها و گروه های کم درآمد جامعه را در نظر بگیریم به این نتیجه می رسیم که افزایش قیمت ها در طول 33 سال گذشته برای 6 دهک اول دست کم به میزان 30% بیشتر از افزایش قیمت ها برای کل دهک ها و یا تورم متوسط بوده است (پیوست 2 را ببینید). بدین سان اگر برای کل

1391، درآمد یک خانوار کارگری با یک شاغل معادل حدود 70 درصد مزد حداقل در سال 1358 است به شرطی که مزد اخیر مطابق نرخ تورم به روز شده باشد.

مقایسهٔ مزد کارگران با خط فقر در ایران

روزنامهٔ *دنیای اقتصاد*، 11 تیر 1389 از قول جمشید پژویان رییس شورای رقابت، می نویسد: خانوارهای شهری که در سال 89 کمتر از 946 هزار تومان در ماه درآمد داشته‌اند، زیر خط فقر محسوب می‌شوند و همچنین خانوارهای روستایی با درآمد ماهانه کمتر از 580 هزار تومان در این سال زیر خط فقر به حساب می‌آیند.

بر همین مبنا، می‌توانیم خط فقر در شهر و روستا را برای سال‌های 1390 و 1391 حساب کنیم. با توجه به اینکه نرخ تورم در سال 1390 برابر 21.5% و نرخ تورم قابل پیش بینی برای سال 1391 (طبق داده‌های صندوق بین‌المللی پول) معادل 25.2% است، خط فقر در شهر و روستا در سال‌های 1390 و 1391 چنین است:

خط فقر در شهرها در سال 1390
تومان در ماه $1149390 = 1.215 \times 946000$

خط فقر در روستاها در سال 1390
تومان در ماه $704700 = 1.215 \times 580000$

خط فقر در شهرها در سال 1391
تومان در ماه $1439036 = 1.252 \times 1149390$

خط فقر در روستاها در سال 1391
تومان در ماه $882284 = 1.252 \times 704700$
می‌بینیم که حتی اگر همه ساله مزد حداقل به تناسب تورم افزایش می‌یافت (یعنی در سال 1391 به 807141 تومان در ماه می‌رسید) باز هم از خط فقر، هم در شهرها و هم در روستاها، کمتر می‌شد.

از اینکه افزایش مزد اسمی در ایران به تناسب تورم صورت نگرفته نباید نتیجه گرفت که پس باید شعار کارگران افزایش مزد به تناسب تورم باشد. حتی اگر همه ساله مزدهای اسمی به تناسب تورم افزایش می‌یافت معنی آن چیزی جز این نبود که قدرت خرید کارگران در سطح قدرت خرید سال 1358 حفظ می‌شد. بدین سان شعار افزایش مزد به تناسب تورم، شعاری محافظه کارانه یعنی خواستار حفظ وضع موجود است؛ از این بدتر شعاری قهقرائی است چون افزایش بارآوری کار از یک سو، و افزایش وحشتناک شکاف بین فقر و ثروت در جامعه از سوی دیگر، را در نظر نمی‌گیرد. بد نیست بدانیم که طبق آمارهای خود رژیم، بارآوری متوسط کار از سال 1367 تا 1390 بیش از 41 درصد افزایش یافته است که حتی طبق منطق سرمایه داری این افزایش می‌بایست در مزدها منعکس شود که نشده است. باید توجه داشت که خواست افزایش مزد به تناسب تورم، صرف نظر از محافظه کار بودن و قهقرائی بودنش که در بالا توضیح داده شد،

کارگری» کسانی که این خواست را نقش آن پرچم می‌انگارند به اهتزاز درآمده باشد!

علل تورم

در غالب کتاب های اقتصادی سرمایه داری، ریشه ها و سرچشمه های تورم به یکی از این دو طریق توضیح داده می شود:

طبق توضیح نخست سرمایه دارانه تورم که از جانب طرفداران مکتب پولی (Monetarism) مطرح می شود علت تورم، افزایش حجم پول به میزانی بیش از افزایش تولید است. میلتن فریدمن یکی از تئوری پردازان سرشناس این مکتب می گوید: «تورم همواره و در همه جا پدیده ای پولی است که ناشی از، و همراه با، افزایشی در مقدار پول نسبت به تولید است.» (تکیه بر کلمات از ما است) یعنی فریدمن علت تورم را افزایش حجم پول به میزانی بالاتر از نرخ افزایش واقعی تولید می داند. به همین جهت اندازه نرخ تورم به کمک نظریه مقداری پول (نظریه کمی پول) توضیح داده می شود.

طبق این نظریه، حاصل ضرب حجم پول در سرعت گردش پول برابر است با حاصل ضرب حجم کل تولید یا تولید ناخالص داخلی در سطح قیمت ها (4). بنابراین اگر سرعت گردش پول و حجم تولید ثابت باشند افزایش حجم پول بیانگر افزایش سطح قیمت ها و یا تورم خواهد بود و نرخ افزایش حجم پول و نرخ افزایش قیمت ها یکسان خواهند بود. به

در ماده 41 قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی هم آمده، هرچند سرمایه داران ایران و رژیم اسلامی حتی به قانون کار دست پخت خود نیز پای بند نیستند. بسیار تأسف آور است که شماری از سازمان های سیاسی که خود را چپ و کمونیست می نامند، و برخی حتی خود را کمونیست «ناب» از نوع «کمونیسم کارگری» اش می دانند، می کوشند سیاست و خواست محافظه کارانه و قهقرائی افزایش مزدها به تناسب تورم را، که در ماده 41 قانون کار رژیم ارتجاعی حاکم نیز آمده، همچون شعاری مبارزه جویانه به خورد کارگران بدهند و از آن بدتر آن را «پرچم طبقه کارگر» در مبارزه اش به ضد بورژوازی قلمداد کنند! (3)

اگر شورای عالی کار در اسفندماه 1390 مزد حداقل اسمی برای سال 1391 را به جای اینکه از 330027 تومان به 389700 تومان درماه، یعنی به میزان 18% افزایش دهد، آن را به میزان 21.5% (نرخ رسمی تورم در سال 1390) افزایش می داد (و یا با توجه به اینکه نرخ تورم برای کارگران بیش از نرخ متوسط تورم است، افزایشی در حدود 25% در نظر می گرفت)، یعنی مزد حداقل سال 1391 را به جای 389700 تومان در ماه، مبلغ 435711 تومان تعیین می کرد (که از نصف خط فقر کمتر است)، قاعدتا در آن صورت می بایست خواست دیگری که افزایش مزدها به تناسب تورم را تبلیغ می کند تحقق یافته باشد و «پرچم

شدید و ناگهانی قیمت برخی ورودی های تولید مانند مواد خام و یا افزایش بالا و مستمر مزدها. این ضربه همچنین ممکن است ناشی از کمبود شدید ورودی های تولید باشد. تورم ذاتی یا انباشت تورم گذشته، تورم ناشی از کشش تقاضای پایدار یا فشار هزینه بالا در گذشته است و بر تورم جاری اثر می گذارد.

ما در اینجا نمی توانیم موضوعات بالا را بیشتر بسط دهیم یا بررسی و نقد کنیم. تنها به یک نکته در مورد ورودی های تولید و تأثیر تغییرات قیمت آنها در هزینه تولید و در قیمت محصولات تولیدی می پردازیم. از دیدگاه اکثر اقتصاد دانان بورژوا، افزایش هزینه همه «ورودی های تولید»، چه این ورودی «سرمایه» باشد چه «کار»، باعث افزایش قیمت محصولات یا افزایش قیمت خروجی می شود. به همین علت است که اغلب اقتصاددانان بورژوا افزایش مزد را یکی از علل تورم به حساب می آورند. مثلاً در توضیح بالا، یکی از علل تورم ذاتی یا انباشت تورم گذشته را چرخه قیمت - مزد می دانند به این معنی که پس از هر افزایش مزدی، سرمایه داران قیمت ها را بالا می برند و کارگران با مشاهده این وضع و انتظار تورم بیشتر در آینده، دوباره تقاضای مزد بیشتری می کنند که با افزایش قیمت جدیدی همراه است و این روند تکرار می شود و چرخه افزایشی یا تصاعدی مزد- قیمت را به وجود می آورد. ما در زیر نشان خواهیم داد که

عکس اگر حجم پول و حجم تولید به یک نسبت افزایش یابند و سرعت گردش پول ثابت باشد، سطح عمومی قیمت ها تغییر نخواهد کرد.

در توضیح تورم از طریق تغییرات حجم پول، منظور تنها پول در گردش یا پول در معنی محدود کلمه (اسکناس، مسکوک و سپرده های دیداری مانند چک و چک مسافرتی و کارت اعتباری و غیره) نیست بلکه پول اعتباری هم هست که شامل اعتبارات بانک ها و دیگر مؤسسات مالی به اشخاص حقیقی و حقوقی و اسناد بازرگانی و غیره نیز می شود. بدین سان به جای پول در معنی محدود کلمه از نقدینگی سخن گفته می شود که شامل پول و شبه پول است. پائین تر به وضع نقدینگی در ایران اشاره خواهیم کرد.

طبق توضیح دوم سرمایه دارانه از تورم که از سوی کینز گرایان جدید مطرح می شود، تورم ناشی از سه رشته علت است: الف) کشش تقاضا «Demand-pull»، ب) فشار هزینه «Cost-push» (یا ضربه [شوک] عرضه «Supply shock») و پ) تورم ذاتی «Built-in inflation» یا تورمی که ناشی از رویدادهای گذشته است. کشش تقاضا عبارت است از افزایش تقاضای کل (تقاضای ناشی از مصرف، سرمایه گذاری، هزینه های دولتی و تفاضل واردات و صادرات) که با افزایش حجم پول همراه است. فشار هزینه یا ضربه [شوک] عرضه عبارت است از افزایش

افزایش مزد، علت تورم نیست، اما پیش از آن کافی است توجه کنیم که در ایران، چنان که نشان دادیم، انباشت تورم بسیار بزرگی در طول سی و چند سال گذشته و حتی می توان گفت 40 سال گذشته (چون در فاصله سال های 1352 تا 1357 نیز نرخ تورم در ایران بالا بود) وجود داشته در حالی که افزایش مزدها در این مدت طولانی از افزایش قیمت ها بسیار کمتر بوده است. به عبارت دیگر انباشت تورم بسیار بزرگی داریم که علت آن به هیچ رو افزایش مزد نیست. بسیاری از اقتصاد دانان بورژوا در ادعای خود مبنی بر اینکه افزایش مزدها یکی از علل «ضربه عرضه» یا «فشار هزینه» است و در نتیجه باعث تورم می شود، چند چیز را با هم مخلوط می کند و مفهوم برخی مقولات اقتصادی و جایگاه آنها را وارونه می سازند. نخست باید توجه داشت که اقتصاددانان بورژوا «ورودی های تولید» را کار و سرمایه می دانند در حالی که در تولید سرمایه داری، «ورودی»، غیر از وسایل تولید، نه «کار» بلکه نیروی کار است. در واقع آنچه کارگر به سرمایه دار می فروشد نه کار بلکه توانائی انجام کار یا نیروی کار است. در روند تولید است که وسایل تولید و نیروی کار مصرف می شوند یعنی کار صورت می گیرد و در نتیجه محصولی تولید می شود. این محصول، چیزی نیست جز کار تجسم یافته که بخشی از آن، کار گذشته یا کار مرده است یعنی کاری که از پیش در وسایل تولید متبلور شده

بود و اینک به محصول تولیدی انتقال یافته است (چون وسایل تولید نیز کالا و بنابراین کار متبلور شده یا تجسم یافته هستند)؛ و بخشی دیگر کار زنده یعنی کاری که در روند تولید وارد محصول شده است. خود این کار زنده شامل دویخش است: یک بخش آن، کار لازم است به عبارت دیگر کاری که برای باز تولید نیروی کار مصرف شده، ضروری است، یعنی مزد؛ و بخش دیگر کار زنده، کار اضافی یا کار پرداخت نشده یا ارزش اضافی است که توسط سرمایه دار از کارگر استثمار می شود و این ارزش اضافی، منبع سود سرمایه دار، بهره سرمایه وامی و اجاره زمین و دیگر منابع طبیعی است. از این رو، افزایش مزد تا زمانی که از ارزش اضافی کمتر باشد باعث افزایش ارزش و در نتیجه باعث افزایش قیمت نمی شود (زیرا قیمت، بیان پولی ارزش است و توسط ارزش تعیین می گردد و تغییرات عرضه و تقاضا تغییرات و نوسانات قیمت را تعیین می کند و نه خود قیمت را). افزایش مزد، اگر همراه با افزایش متناظری در بارآوری کار نباشد، صرفا سود سرمایه را کاهش می دهد ولی در ارزش محصول تولید شده تغییری ایجاد نمی کند. در تحلیل اقتصادی سرمایه دارانه از یک سو «کار» و «نیروی کار» با هم قاطی می شوند و کارگر، عرضه کننده کار تلقی می شود و مزد دریافتی او معادل کاری که انجام می دهد و انمود می گردد در حالی که کارگر، عرضه کننده نیروی کار یا توانائی

انجام کار است و نه کار؛ و مزد دریافتی او برای مدت معینی کمابیش معادل قیمت نیروی کار او در آن مدت است (یعنی معادل محصولات و خدماتی که برای بازتولید نیروی کار لازم اند) و نه معادل کاری که کارگر در آن مدت انجام داده است. اگر روند تولید سرمایه داری را در نظر بگیریم به روشنی متوجه خواهیم شد که در این روند، کار کارگر در تصاحب یا در اختیار او نیست که بتواند آن را بفروشد. تنها چیزی که در اختیار کارگر است نیروی کار او یعنی توانائی انجام کار است. کارگر در تولید سرمایه دارانه و در جامعه سرمایه داری از کار خود بیگانه است: کار او متعلق به خودش نیست، متعلق به صاحبان وسایل تولید است.

مقولات دیگری که در تحلیل اقتصاددانان بورژوا با هم قاطی می شوند و تصویر مغشوش و وارونه ای عرضه می کنند عبارت اند از دو مقوله هزینه تولید و قیمت محصولات تولید. اگر هزینه کل وسایل تولید (ماشین ها و ابزارهای تولید، تأسیسات، ساختمان های تولیدی، مواد خام و کمکی، انرژی و غیره) بالا برود و مزدها ثابت بمانند هزینه تولید بالا می رود و ارزش تولید و در نتیجه قیمت محصولات تولیدی هم افزایش پیدا می کنند (محصولات گران تر می شوند). اما اگر تنها مزدها بالا بروند و قیمت کل وسایل تولید ثابت بماند هزینه تولید بالا می رود اما ارزش کل

محصولات که عبارت است از ارزش وسایل تولیدی که در آنها وارد شده (یعنی کار مرده) به علاوه کار زنده (یعنی کار لازم + کار اضافی) تغییر نمی کند، بلکه تنها توازن بین کار لازم و کار اضافی تغییر می کند یعنی ارزش اضافی و نرخ آن کاهش می یابد و به همان نسبت کار لازم یا مزد افزایش پیدا می کند. بدین سان افزایش هزینه تولید، برحسب اینکه سرچشمه آن افزایش قیمت وسایل تولید باشد یا افزایش مزد، می تواند به افزایش ارزش و یا قیمت تولید منجر بشود یا نشود (قیمت تولید یعنی هزینه تولید به علاوه سود متوسط سرمایه ای که برای تولید به حرکت در آمده است؛ قیمت تولید، محور یا لولائی است که قیمت بازار به گرد آن نوسان می کند). اما از نظر اقتصاددانان بورژوا، افزایش هزینه تولید، سرچشمه آن هرچه می خواهد باشد، همواره و به طور اتوماتیک باعث افزایش قیمت محصولات می شود. زیرا از دید آنها سود یا ارزش اضافی، «پاداش سرمایه» است و از این رو سرمایه باید دست کم همان سود پیش از افزایش قیمت «ورودی» های تولید را از آن خود کند. یک مثال عددی موضوع را روشن تر می سازد. فرض کنیم در جامعه ای فقط تولید سرمایه دارانه وجود داشته باشد و قیمت کل وسایل تولیدی که در یک دوره تولید، مثلا یک سال، برای تولید محصولات مصرف می شود برابر 50 و مقدار کل کار زنده که صرف تبدیل این وسایل به محصولات می شود برابر

علل عام و خاص تورم در ایران

توضیحاتی که در بالا در مورد علل تورم از دیدگاه مکتب پولی و کینز گرایان جدید گفته شد (صرف نظر از ادعای نادرست شان مبنی بر اینکه افزایش مزد باعث تورم می شود) پدیده تورم و چگونگی بروز آن و مکانیسم های عملکرد آن را کمابیش به درستی توصیف می کنند، اما دقیقاً علل یا چرایی به وجود آمدن شرایط و پارامترهائی را که به طور بی واسطه موجب تورم می شوند توضیح نمی دهند (مانند علل افزایش حجم پول یا حجم نقدینگی به طور کلی، یا علل کشش تقاضا یا ضربه عرضه یا تورم ذاتی و غیره). به نظر ما تورم با بنیادی ترین قوانین تکامل و عملکرد شیوه تولید سرمایه داری و بن بست هائی که بر سر راه این شیوه تولید وجود دارند پیوندی بسیار نزدیک و فشرده دارد و علت اصلی آن سیاست پولی یا مالی غلط این یا آن مسئول، این یا آن حکومت نیست. برخلاف دیدگاه فریدمن و پیروان او که گرایش دارند تورم را به مسأله ای فنی یا حداکثر به مسأله ای در حوزه سیاست پولی و یا صرفاً اختیارات و عملکرد دولت یا بانک های مرکزی تقلیل دهند، تورم با کل شیوه تولید سرمایه داری در زمینه های تولید، توزیع و مبادله ارتباط دارد. افزایش عمومی و شدید اعتبارات و دیگر مکانیسم های خلق پول که همواره با تورم همراه اند غالباً نه ناشی از ناکارآمدی و بی تدبیری مسئولان

100 باشد که 50 واحد آن صرف پرداخت مزد کل کارگران مولد در این دوره می شود و 50 واحد آن کار اضافی پرداخت نشده یا ارزش اضافی باشد (واحد مقادیری که ذکر شده می تواند مثلاً میلیارد ساعت کار یا میلیارد دلار، پاوند، تومان، یورو و یا هر پول دیگری در نظر گرفته شود). در این حالت هزینه تولید 100 و قیمت کل تولیدات 150 است.

حال اگر هزینه کل وسایل تولید مصرف شده از 50 به 60 برسد و کل مزد کارگران ثابت بماند هزینه تولید 110 و قیمت کل محصولات 160 خواهد شد و ارزش اضافی همان 50 خواهد بود. در این حالت با تورمی معادل (160-150)/150 = 6.67% مواجه خواهیم بود. اما اگر هزینه کل وسایل تولید معادل 50 باقی بماند ولی مزد کارگران به 60 برسد، هزینه تولید 110 خواهد شد اما ارزش کل یا قیمت کل محصولات تولیدی 150 خواهد بود زیرا میزان کل کار زنده همچنان 100 است. ولی در این حالت کل سود یا ارزش اضافی نه 50 بلکه 40 خواهد شد. در این صورت به رغم افزایش مزد کارگران به میزان 20% (از 50 به 60)، هیچ گونه تورمی که ناشی از این افزایش باشد ایجاد نخواهد شد. اما اگر سرمایه داران بخواهند با همین سطح تولید و همین سطح بارآوری باز هم مثل گذشته سود 50 را ببرند این امر تنها از طریق افزایش قیمت ها از 150 به 160 ممکن است که بیانگر 6.67% تورم است.

از سال 58 تا 91، مشاهده می‌شود که طبق اطلاعات بانک مرکزی، میزان این شاخص در طول این سال‌ها، از رقم 258 میلیارد تومان در ابتدای سال 58، به رقم 387 هزار و پانصد میلیارد تومان در انتهای تیرماه سال 91 رسیده است. ... به عبارت دیگر، نقدینگی در طی تقریباً 34 سال، 1503 برابر شده است. با مقایسه با ارقام نقدینگی در دوره‌های مشابه در آمریکا به عنوان یک اقتصاد باثبات، مشخص می‌شود که در مدت زمان مشابه، نقدینگی در این کشور 530 درصد رشد داشته است، یعنی تنها 6 برابر شده است.»

در ایران همچنین، پایه پولی (یعنی مجموع پول در گردش و ذخیره های قانونی و فوق العاده بانک ها نزد بانک مرکزی) رقم بالا و همراه با رشد شدیدی بوده است. افزایش پایه پولی در ایران تا حد زیادی ناشی از درآمدهای صادراتی نفت و گاز است. جدول زیر تغییرات نقدینگی و پایه پولی را در فاصله بهار سال 1384 تا بهار سال 1391 نشان می دهد:

دوره	پایه پولی (میلیارد ریال)	نقدینگی (میلیارد ریال)
بهار 84	150933.1	704586.3
بهار 85	207363.1	961139.2
بهار 86	294668.3	1341072.8
بهار 87	358643.6	1622933.0
بهار 88	493476.6	1970485.1
بهار 89	583595.0	2466278.2
بهار 90	657285.1	3024739.2
بهار 91	806000.0	3760073.0

پولی و مالی بلکه ناشی از مشکلاتی هستند که نظام سرمایه داری با آن روبرو است مانند کاهش نرخ انباشت سرمایه (عدم تمایل سرمایه داران به سرمایه گذاری مولد) که خود می تواند معلول گرایش نزولی نرخ سود، کاهش مصرف و غیره باشد.

ما در اینجا نمی توانیم وارد این مبحث به طور کلی شویم. تنها در مورد ایران به برخی از این علل اشاره می کنیم. البته آنچه در بالا به طور عام گفته شد در مورد ایران نیز صادق است اما علاوه بر چیزهای عام باید علل ویژه و پیامدهای تورم در شرایط خاص هر کشور و هر دوره را نیز بررسی کرد. پیش از توضیح علل و پیامدهای تورم در ایران نخست به چند داده در مورد متغیرهای پولی مانند حجم نقدینگی و تغییرات آن و نیز حجم و تغییرات پایه پولی و نرخ بهره در ایران می پردازیم.

در ایران طی سی و چند سال گذشته، به ویژه در ده سال اخیر پول به معنی محدود کلمه (اسکناس، مسکوک، چک، کارت اعتباری، تراولر چک و غیره) و شبه پول یعنی حساب های پس انداز، سپرده های مدت دار، اوراق قرضه و غیره افزایش شدیدی داشته اند.

در مقاله ای زیر عنوان «سه دهه با نقدینگی و تورم»، مندرج در روزنامه نیای اقتصاد (7 آبان 1391) چنین می خوانیم: «در بررسی روند نقدینگی در سال های پس از انقلاب، یعنی

بحران، پایه پولی در سال 2008 بیش از 100% افزایش داشته، نسبت رشد پایه پولی در آن کشور در طول 8 سال تقریباً نصف رشد پایه پولی در ایران بوده است.

یک متغیر پولی بسیار مهم دیگر نرخ بهره و ارتباط آن با نرخ تورم است. جدول زیر نرخ بهره اسمی و حقیقی سپرده ها و تسهیلات بانکی را در فاصله سال های 1379 تا 1389 نشان می دهد. (6)

دیده می شود که در فاصله 8 سال هم نقدینگی و هم پایه پولی 5.34 برابر شده اند یعنی هر دو رشدی معادل 434% داشته اند. بد نیست توجه کنیم که در فاصله زمانی مشابهی در آمریکا پایه پولی از کمتر از 800 میلیارد دلار در سال 2004 به حدود 2650 میلیارد دلار در سال 2012 رسیده، یعنی تقریباً 3.3 برابر شده است، یعنی افزایش معادل 230% (5). بدین سان به رغم اینکه در آمریکا برای مقابله با

میانگین موزون نرخ های تسهیلات اعطانی و سپرده ها به صورت اسمی و حقیقی

سال	نرخ اسمی		تورم	نرخ حقیقی	
	سپرده ها	تسهیلات		سپرده ها	تسهیلات
1379	12.9	17.8	12.6	0.3	5.2
1380	12	17.4	11.4	0.6	6
1381	12.1	17.3	15.8	- 3.8	1.5
1382	12.2	17.5	15.6	- 3.4	1.9
1383	12.6	18.3	15.2	- 2.6	3.1
1384	12.9	18.5	10.4	2.5	8.2
1385	11.5	14.5	11.9	0.4	2.6
1386	12.9	12	18.4	- 5.5	- 6.4
1387	14.4	12	25.4	- 11	- 13.4
1388	13.3	12	10.8	2.6	1.2
1389	12.1	17.2	12.4	-0.3	4.8

کاهش می یابد و میل به مصرف (برای کسانی که امکانش را دارند!) افزایش پیدا می کند. به عبارت دیگر حجم پول در بازار بیشتر می شود که تورم را دامن می زند. از سوی دیگر در همین فاصله 11 ساله نرخ حقیقی تسهیلات

دیده می شود که طی 6 سال از این 11 سال نرخ بهره حقیقی سپرده ها (نرخ بهره اسمی منهای نرخ تورم)، منفی بوده و بقیل سال ها نیز نرخ بهره مثبت کوچکی بوده است. معنی این وضعیت آن است که گرایش به پس انداز

اعطائی نیز طی دو سال منفی و در بقیه سال ها نسبتاً پائین بوده است (در مقایسه با نرخ سود سرمایه در ایران) که بازهم بیانگر سیاست انبساطی است. بدین سان دیده می شود سه متغیر مهم پولی، یعنی نقدینگی، پایه پولی و نرخ بهره (به ویژه بهره سپرده ها) طی سال های طولانی در جهت دامن زدن به تورم عمل کرده اند. (ادامه دارد)

پانویس ها

1- چند مثال از تعاریف رسمی تورم را که همگی نظارت بر افزایش عمومی و همه جانبه قیمت ها دارند در اینجا می آوریم:

- از نظر بانک مرکزی اروپا، تورم افزایش عمومی قیمت ها است و نه صرفاً افزایش قیمت برخی محصولات:

- اداره آمار کار ایالات متحده (US Bureau of Labor Statistics) تورم را صعود همه جانبه و عمومی قیمت کالاها و خدمات در یک اقتصاد می داند:

- مؤسسه ملی آمار و مطالعات اقتصادی فرانسه (INSEE)، تورم را از دست دادن قدرت خرید پول تعریف می کند که در افزایش عمومی و دیرپای قیمت ها تجلی می کند:

شاخص دیگر تورم، شاخص قیمت های تولید کننده است که تغییرات زمانی قیمت کالاهائی را که در تولیدات یک کشور به کار می روند منعکس می کند.

2 - علت اینکه از مزد حد اقل حرف می زنیم چند چیز است: نخست اینکه مزد حدود 70% کارگران همان مزد حداقل یا کمتر از آن است و از این رو مزد حداقل در ایران معیار معنی داری برای سطح عمومی مزد ها است. دوم اینکه در ایران نرخ افزایش اسمی مزدهای

بالتر از مزد حداقل، از نرخ افزایش مزد حداقل کمتر است و بخش مهمی از مزدهای بالاتر از حداقل نیز در طول زمان به سمت مزد حداقل گرایش دارند. سوم اینکه مزدهای بالاتر از مزد حداقل یعنی مزد کارگران ماهر یا با تخصص بالا مضرری است از مزد حداقل که مزد کارگران ساده را تشکیل می دهد.

نکته دیگر اینکه آمار دقیق و روشنی در مورد میانگین مزد دریافتی کل کارگران وجود ندارد. براساس داده های موردی می توان گفت که مزد متوسط کارگران چیزی حدود 500 تا 550 هزار تومان در ماه است. با در نظر گرفتن این مزد ماهیانه نیز تمام نکاتی که در متن مقاله گفته شده صادق اند.

3- برای توضیح بیشتر در این باره رجوع کنید به مقاله «سیر قهرانی مزدهای حقیقی و استثمار مضاعف زنان کارگر در جهان و در ایران»، نوشته سهراب شباهنگ، اردی بهشت 1390، ص 25-29. این مقاله در سایت آذرخش قابل دسترسی است.

در اینجا به نکته ای که در مبارزه برای افزایش مزدها هم از نظر عملی و هم به لحاظ اصولی اهمیت دارد می پردازیم. ممکن است گفته شود درست است که شعار افزایش مزدها به تناسب تورم، بیانگر خواستی محافظه کارانه است و نقش کردن آن بر «پرچم طبقه کارگر» نیز چیزی جز هذیان گوئی نیست، اما با توجه به سطح بسیارنازل مزدها در شرایط کنونی و نیز با توجه به توازن نیروهای طبقاتی، فراخوان مبارزه برای افزایش مزدها به تناسب تورم می تواند قدم عملی مثبتی به حساب آید. پاسخ ما به این ملاحظه محتمل چنین است: کارگران در مبارزه برای افزایش مزد، خواه در سطح کل کشور و کل اقتصاد خواه در یک رشته صنعتی یا خدماتی و یا در کارخانه، بنگاه یا مؤسسه معین، بر حسب توازن نیروهای طبقاتی و برحسب درجه تشکل و آگاهی شان سطح معینی از افزایش مزد را طلب می کنند و حتی روی آن ممکن است وارد مذاکره شوند. افزایش مورد درخواست می تواند از نرخ تورم بیشتر

شوند. در ضمن طرح این پیشنهاد بدان معنی نیست که در هر مبارزه ای می توان بدان دست یافت یا اگر این خواست را کارگران به هر دلیلی مطرح نکنند نباید در مبارزه شرکت کرد. طرح این موضوع برای نشان دادن آلترناتیوی در مقابل ماده 41 قانون کار جمهوری اسلامی است که متأسفانه برخی از سازمان های سیاسی چپ طوطی وار آن را تکرار می کنند.

4- مارکس نظریه مقداری پول و معادله آن را که در بالا به صورت غیر ریاضی بیان کردیم در جلد اول کتاب سرمایه، فصل 3، قسمت 2، چنین مطرح کرده است:

«از این رو در فاصله معینی در روند چرخش [کالا]، رابطه زیر را داریم: مقدار پولی که همچون واسطه چرخش عمل می کند برابر است با مجموع قیمت های کالاها تقسیم بر تعداد حرکت های سکه هائی که بیانگر مبلغ یکسانی هستند. این قانون عمومیت دارد.»

تعداد حرکت سکه هائی که بیانگر مبلغ یکسانی هستند همان سرعت گردش پول است. مارکس در جاهای دیگر همین رابطه را نه تنها برای سکه بلکه برای اسکناس نیز به کار برده است.

5 - منبع: فدرال رزرو بانک سنت لوئیس <http://research.stlouisfed.org/fred2/series/B> - /ASE

6 - منبع: اکبر کميجانی، حسین توکلیان، سیاست پولی: الزامات اجرائی و راهکارها، بهمن 1390

یا با آن مساوی باشد. حتی در برخی موارد ممکن است کارگران مجبور شوند به افزایش مزدی کمتر از نرخ تورم تن دهند و حتی ممکن است در مبارزه ای هیچ دستاوردی نداشته باشند! آنچه اهمیت درجه اول دارد این است که کارگران در هر مبارزه ای یک گام به آگاهی و تشکل بیشتر برای برانداختن سرمایه داری نزدیک تر شوند، یک قدم وضعیت مادی و روحی و اخلاقی خود را بالاتر ببرند یعنی به طور عینی و ذهنی بورژوازی را به عقب برانند و خود پیش بروند. هیچ حدی از افزایش مزدها نباید کارگران را راضی کند چون آزادی کارگران تنها با لغو نظام کار مزدی میسر است و نه از طریق افزایش مزد و همان گونه که مارکس می گوید پرجم کارگران نه مزد عادلانه بلکه لغو نظام کار مزدی است. اگر کارگران بخواهند میزانی یا معیاری برای افزایش مزد را در مبارزه معین یا برای دوره معینی از مبارزه تعیین کنند، این میزان و این معیار را نباید از بورژوازی و از قانون کار او وام بگیرند. ما در جاهای دیگر پیشنهادی در این مورد مطرح کرده ایم، پیشنهادی که برای همه کارگران و همه کسانی که از کار خود و نه از راه استثمار دیگران زندگی می کنند می تواند قابل پذیرش باشد: کارگران بزرگترین طبقه اجتماعی و بزرگترین مولد ثروت اجتماعی اند از این رو طبیعی است که سطح مزدشان در حدی باشد که بتواند میانگین هزینه یک خانواده مطابق آمار هزینه خانوار (طبق داده های بانک مرکزی) را تأمین کند. برای سال 1391، چنین مزدی حدود یک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار تومان در ماه است. البته حتی اگر کارگران چنین مزدی دریافت کنند به معنی این نیست که دیگر استثمار نمی

پیوست ۱- مزد حداقل اسمی (تومان در ماه) و نرخ تورم در سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۹۱

سال	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵
حداقل مزد	۱۷۰۱	۱۹۰۵	۱۹۰۵	۱۹۰۵	۱۹۰۵	۱۹۰۵	۲۱۶۰	۲۱۶۰
نرخ تورم	۱۱.۴۰%	% ۲۳.۵	% ۲۲.۸	% ۱۹.۲	% ۱۴.۸	% ۱۰.۴	% ۶.۹	% ۲۳.۷
سال	۱۳۶۶	۱۳۶۷	۱۳۶۸	۱۳۶۹	۱۳۷۰	۱۳۷۱	۱۳۷۲	۱۳۷۳
حداقل مزد	۲۲۸۰	۲۴۹۰	۲۴۹۰	۳۰۰۰	۵۰۳۱	۶۸۰۱	۸۹۸۲	۱۱۶۸۲
نرخ تورم	% ۲۷.۷	% ۲۸.۹	% ۱۷.۴	% ۹.۰	% ۲۰.۷	% ۲۴.۴	% ۲۲.۹	% ۳۵.۲
سال	۱۳۷۴	۱۳۷۵	۱۳۷۶	۱۳۷۷	۱۳۷۸	۱۳۷۹	۱۳۸۰	۱۳۸۱
حداقل مزد	۱۵۹۹۹	۲۰۷۲۱	۲۵۴۴۶	۳۰۱۵۳	۳۶۱۸۳	۴۵۸۰۱	۵۶۷۹۰	۶۹۸۴۶
نرخ تورم	% ۴۹.۴	% ۲۳.۲	% ۱۷.۳	% ۱۸.۱	% ۲۰.۱	% ۱۲.۶	% ۱۱.۴	% ۱۵.۸
سال	۱۳۸۲	۱۳۸۳	۱۳۸۴	۱۳۸۵	۱۳۸۶	۱۳۸۷	۱۳۸۸	۱۳۸۹
حداقل مزد	۸۵۳۳۸	۱۰۶۶۰۰	۱۲۶۶۷۸	۱۵۰۰۰۰	۱۸۳۰۰۰	۲۱۹۶۰۰	۲۶۳۵۲۰	۳۰۳۰۴۸
نرخ تورم	% ۱۵.۶	% ۱۵.۲	% ۱۰.۴	% ۱۱.۹	% ۱۸.۴	% ۲۵.۴	% ۱۰.۸	۱۲.۴%
سال	۱۳۹۰	۱۳۹۱						
حداقل مزد	۳۳۰۳۰۰	۳۸۹۷۰۰						
نرخ تورم	% ۲۱.۵	۳۰% (پیش بینی اکونومیست)						

(منبع: آمارها و اسناد مختلف وزارت کار و بانک مرکزی)

برابر سطح قیمت ها در پایان سال ۱۳۵۸ و در نتیجه معادل 1.114×1.235 برابر قیمت ها در پایان سال ۱۳۵۷ بوده در پایان سال ۱۳۶۰ سطح عمومی قیمت ها $1.114 \times 1.235 \times 1.228$ برابر سطح عمومی قیمت ها در پایان سال ۱۳۵۷ بوده است. اگر محاسبات را به همین طریق ادامه دهیم خواهیم دید که در پایان سال ۱۳۹۰ سطح عمومی قیمت ها، ۲۹۱.۶۱ برابر سطح عمومی قیمت ها در پایان سال ۱۳۵۷ بوده است، یعنی

طبق جدول بالا دیده می شود اگر سطح عمومی قیمت ها در آخر سال ۱۳۵۷ برابر ۱ فرض کنیم در آخر سال ۱۳۵۸ این سطح به $1.114 = 1 + 0,114$ ، یعنی 1×1.114 می رسد یعنی سطح عمومی قیمت ها در پایان سال ۱۳۵۸، معادل ۱.۱۱۴ برابر سطح قیمت ها در پایان سال ۱۳۵۷ بوده است. به همین ترتیب سطح عمومی قیمت ها در پایان سال ۱۳۵۹ معادل ۱.۲۳۵

291 برابر سطح قیمت ها در پایان سال 1357 باشد، آن گونه که ما محاسبه کرده ایم، و چه 348 برابر آن گونه که *دنیای اقتصاد* گزارش کرده است، در اساس استدلال ها و بحث های ما تغییری ایجاد نمی شود. هر دو رقم بسیار بزرگند و هر دو از میزان افزایش مزدهای اسمی در سی و سه سال گذشته بسیار بالاترند. اگر داده های *دنیای اقتصاد* را ملاک قرار دهیم شکاف بین افزایش سطح قیمت ها و سطح مزدهای اسمی از آنچه ما گفته ایم نیز بیشتر خواهد بود.

پیوست 2

جدول زیر تفاوت نرخ تورم را برای دهک های مختلف هزینه ای در جامعه نشان می دهد. این جدول نشان می دهد که مثلا در سال 1387، میانگین نرخ تورم برای همه دهک ها برابر 25.5% بوده در حالی که نرخ تورم برای دهک اول (فقیر ترین بخش جامعه) معادل 29% و برای دهک دهم (غنی ترین بخش جامعه) نرخ تورم معادل 21.8% گزارش شده است.

جدول نرخ تورم به تفکیک دهک های هزینه ای طی سال های ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۹ در کل کشور

سال	تورم میانگین	تورم دهک ها									
		اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم	دهم
۱۳۸۲	۱۳/۹	۱۶/۱	۱۵/۳	۱۵/۲	۱۵/۱	۱۴/۵	۱۴/۲	۱۴/۰	۱۳/۵	۱۲/۱	۱۰/۳
۱۳۸۳	۱۴/۶	۱۶/۴	۱۵/۳	۱۵/۴	۱۵/۶	۱۴/۹	۱۵/۰	۱۴/۸	۱۴/۳	۱۳/۳	۱۱/۸
۱۳۸۴	۱۲/۱	۱۲/۳	۱۲/۱	۱۲/۵	۱۲/۵	۱۲/۲	۱۱/۸	۱۲/۰	۱۲/۰	۱۱/۳	۱۰/۶
۱۳۸۵	۱۳/۷	۱۵/۴	۱۴/۱	۱۴/۳	۱۳/۹	۱۳/۴	۱۳/۳	۱۲/۹	۱۲/۶	۱۱/۴	۹/۹
۱۳۸۶	۱۷/۲	۱۹/۷	۱۷/۹	۱۸/۲	۱۷/۹	۱۷/۳	۱۷/۴	۱۶/۵	۱۶/۲	۱۵/۰	۱۳/۳
۱۳۸۷	۲۵/۵	۲۹/۰	۲۷/۲	۲۷/۵	۲۷/۹	۲۷/۶	۲۶/۸	۲۵/۷	۲۵/۰	۲۳/۵	۲۱/۸
۱۳۸۸	۹/۵	۱۰/۴	۱۰/۴	۱۰/۴	۱۰/۱	۹/۹	۱۰/۳	۱۰/۴	۹/۹	۹/۳	۸/۲
۱۳۸۹	۱۳/۹	۱۵/۸	۱۶/۱	۱۵/۲	۱۴/۸	۱۵/۵	۱۵/۵	۱۴/۶	۱۴/۶	۱۳/۵	۱۲/۴

(منبع: مرکز آمار ایران)

3.26 برابر شده است یعنی اگر شاخص قیمت ها در سال 1381 را فرض کنیم شاخص قیمت ها در سال 1389 برای کل دهک ها به 305 و برای 6 دهک کم درآمد به 326 رسیده است. بدین سان میزان افزایش قیمت ها برای کل دهک ها برابر 205% و برای 6 دهک کم درآمد برابر 226% بوده است. یعنی افزایش عمومی سطح قیمت ها برای طبقات و لایه ها و گروه های کم درآمد به میزان $(1/10 = 226/205)$ از افزایش

در سی و سه سال گذشته سطح عمومی قیمت ها بیش از 29000 درصد افزایش یافته است.

روزنامه *دنیای اقتصاد* مورخ 7 آبان 1391 در مقاله ای زیر عنوان «سه دهه با تقدینگی و تورم» می نویسد: «آمار تورم هم در سال های پس از انقلاب بیانگر آن است که مجموعا در بازه سال های 58 تا 90، تورم کل این دوره معادل 34 هزار و 691 درصد بوده است. به عبارتی دیگر، شاخص قیمت ها طی مدت بیست و سه سال [سی و سه سال - تصحیح از ما است] مذکور تقریبا 348 برابر شده است.»

ما جزئیات محاسبه *دنیای اقتصاد* و منابع آن را نمی دانیم. احتمالا علت اختلاف بین رقم *دنیای اقتصاد* و رقمی که ما محاسبه کرده ایم یا به خاطر اختلاف در نرخ تورم برخی سال ها در فاصله 1358 تا 1390 است و یا اینکه *دنیای اقتصاد* تورم سال 1391 یا بخشی از آن را نیز در محاسبه خود وارد کرده است. به هر حال چه سطح عمومی قیمت ها در پایان سال 1390 را

اگر براساس جدول فوق، کل افزایش سطح قیمت ها از آغاز سال 1382 تا پایان 1389 را برای همه دهک ها و نیز برای 6 دهک 1 تا 6 (بخش کم درآمد جامعه) محاسبه کنیم خواهیم دید که میانگین سطح عمومی قیمت ها برای کل دهک ها در این سال ها 3.05 برابر و میانگین سطح عمومی قیمت ها برای 6 دهک کم درآمد

عمومی سطح قیمت ها برای کل طبقات و لایه ها و گروه هائی که در ده دهک منظور شده اند بیشتر بوده است. اگر نتایج این محاسبه را برای 33 سال تعمیم دهیم به این نتیجه می رسیم که افزایش عمومی سطح قیمت ها برای دهک های 1 تا 6 در این مدت دست کم 1.30 برابر افزایش سطح قیمت ها برای کل دهک ها در این فاصله زمانی بوده است. از این رو اگر برای کل دهک ها سطح عمومی قیمت ها در سال 1390، 291.61 برابر سطح قیمت ها در سال 1358 بوده برای 6 دهک کم درآمد این رقم به $291.61 \times 1.30 = 379$ بالغ شده است.